

۲
۴

تبریک به...

بازرسی شد
۶-۳۷

۱۰۹۰۹ ختی

۱۰۴۰۱

کتابخانه مجلس شورای ملی

کتاب: مجموعه اشعار و مقالات (برگزیده)

مؤلف: میرزا...

موضوع: ...

شماره ثبت کتاب: ۸۷۳۴۸

شماره قفسه: ۱۰۴۰۹

بازدید شد
۱۳۸۵

خطی - فهرست شده
۱۴۰۶۸

این کتاب در کتابخانه
مجلس شورای ملی
ثبت شده است
تاریخ ثبت

۲
—
۴

بازرسی شد
۶ - ۳۷

۱۰۹۰۹ خن

۱۰۴۰۱

کتابخانه مجلس شورای ملی

کتاب مجله امثال و بحالین (برادر سید) (۱۰۹۰۹)

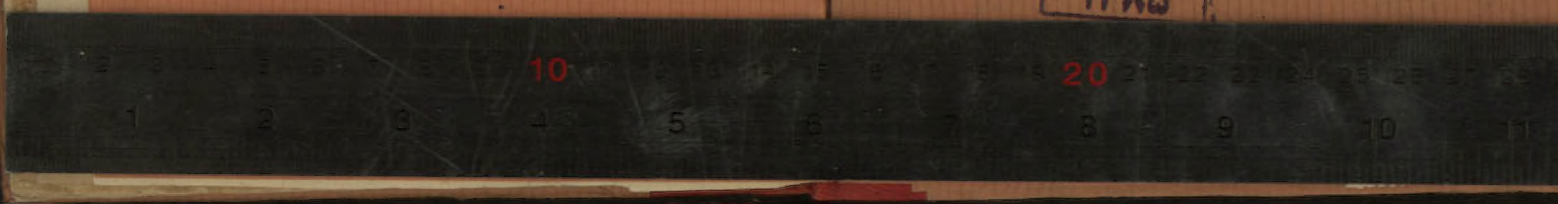
مؤلف: میراج نامه

موضوع: شماره قفسه ۱۰۴۰۹

شماره ثبت کتاب: ۸۷۳۴۸

کتابخانه مجلس شورای ملی

بازدید شد
۱۳۸۵



2

کتاب
مسائل عبد الله بن
سلام



بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والعاقبة للمتقين **بعد** این مهاله است
که فرستاد بنحرم لبسوی بهلودهای خیر و بهلودهای خیر مردن نزد عبد
الله بن سلام و گفتن این کتاب محمد است لبسوی تو لبسوی بخوان بر ما
لبس خواند بر آنها و گفت چه میخواهی از این کلمات و تحقیق میکنم در این
نشانهها و علامت که یافتیم در تورات که این محمد است که لبساره دادیم باو
صوبی بن عمران را لبس گفتند بر طرفه یکد کتاب ما را و حرام میکنند بر ما
آنچه را که حال بود برادر پیش لبس گفت این سلام که ای قوم اختیار
نکنید دنیا را بر آخرت و عذاب را بر مغفرت لبس گفتند یا بن سلام
اگر بود مهر بر دین ما بر آینه بهتر بودی ما از این لبس گفت من میروم بگری او
و لبس لبس که از او از چیز فانی از تو راه لبس اگر جواب داد مرا و خلت و خفت

یعنی
داخل شود
در این

دیروان

بد و ایمان باید آوردن زیرا که هر که این مسئله را جواب گوید
همه فرشتگان آسمان و زمین دیوان و پیران جمع هیچکس باو
حجت بر نیاوردند جهودان چون این سخت بشنیدند همه گفتند
تو بزرگوار بی هر چه که تو فرمای پس عبد الله هزار مسئله از همه
کتاب برگزیده بر داشت روی عمد بند نهاد با هفتصد کس از
جهودان پس چندی از حضرت رب العالمین آمد و گفت یا اب
سوال الله عبد الله از شما هزار مسئله خواهد پرسید که از تورات
و انجیل و زبور کنیده است تا او را جواب دهی بیستم سر و جیب
تفکرت فرو برده جبرئیل گفت یا رسول الله چهل تفکرت شدی چون
ایشان بخند مت شما آیند و از شما مسئله خواهد پرسید
هفت بیایم بفرمان خدا بیستم و هر چه از شما پرسند من جواب
نکنم **حوا** هم داد پس عبد الله شروع کرد لبسوال کردن از بنحرم و بنحرم
یک یک جواب آنها را بطور واقعی میدادند با دلایلی او را و او را
قانع میکردند و او هم قبول میکرد و حال دیگری نبود حضرت
فرمود که لبس گفت من عبد الله بن سلام هستم و او من از رسول می



پا حضرت مرا معلوم نیست رسول گفت که ترا از آن خواند ایم که
تو مرد فاضل هستی و این سه کتاب نیک میدانی اول باید که ایمان
آوردی و گواهی دهی که خدا یکست و من محمد ام و رسول خدا یم بی حتم
عبد الله گفت یا رسول من با هفصد مرد جهود خدمت شما
آمدم و هزار مسئله از کتابهای برگزیده ام و از تو خا هم پرسید
اگر مسئله های من جواب کوی چنانکه ما خواند ایم با جمدهودان با خود
آورده ام همان مسلمان شوم پس جبرئیل و میکائیل انکه است اینک
در آمدند و هر سه سلام کردند و بن نشاند پس اسرافیل
از لوح محفوظ بمیکائیل و جبرئیل و حضرت محمد المصطفی ام و بن
خبر رسانیدند پس دو راه گفت یا عبد الله این مسئله ها را که
تو از من خواهی پرسید پس از ترتیب است یا از حقیقت عبد الله
گفت این مسئله ها که از تو خا هم پرسید همه را از تو وات و
تجیل و زبور که انتخاب کرده ام پس پیغمبر فرمود بنشین باین
سلام و سوا کن از هر چه خواهی و اگر میخواهی خبر ده مرا از چیزهایی که
میخواهی سؤال کنی و مرا از من پرس گفت خبر ده مرا ای محمد پس بیاور مرا
تا بنیاد کن در یقین پس گفت پیغمبر آمده ای تسألنی یعنی سؤال کنی از من از

داخل
درم

بر عید الله آغاز کرد گفت که یا محمد اول مسئله که تو خواهی آمد
دیگر مرا خبر ده که تو پیغمبری یا رسولی انحضرت فرمود که من
 هم پیغمبرم و هم رسولم از قول خداوند تعالی و قهر من و قهر شما مالک
 و من هم منکم گفتی علی و لک ان کیش را آن بگفته الله را
 الا و حیاً او من و کذا و حیا آن نیز رسول و رسول الله گفت راست گفته
 یا محمد **دیگر مرا خبر ده** که من در یاقم بانق سخن بدارم بگویند یا نه پیغمبر
 گفت که بنده و طاقت آن نبود که سخن بمشافعه گوید الا که وحی
 فرستد بنزدیک باز پس حجاب ندا شنوم عبد الله گفت
 راست گفتی یا محمد **دیگر مرا خبر ده** که در میان بدین خویش خود
 یا بد خدا بیعت گفته است گفت راست گفتی یا محمد **دیگر مرا خبر ده**
 مسلمانان چیت و ایمان چیست و که درش چیست پیغمبر گفت
 مسلمان و ایمان آن بود که کوهی دهی خدا یکست بی شریک
 بی مثل و بر مانند آنست و رسول اوست و کبر و بزرگی
 او را دانست پس بگو که خدا بیعت و رسالت من که محمدم
 و ولایت علی علیه السلام پس از آن او صلوات الله علیه
 سخن گفت هم به مسلمانان و هم بکفر و شر گفت راست گفته یا محمد

فیکر فرموده که خلق را بمسلک میخواند و الا انما یک

و تخلصه اوست

و بدانچه خواهد بود از مردن و سوال منکر و نیکر در قبر
و بعد از گفتن از کور و قیامت و بهشت و دوزخ چنانکه
خدایتعم فرموده است که **وَإِنَّ الشَّاعِرَةَ لَآتِيَةٌ بِالْحَقِّ** **فَإِذَا**
وَأَنَّ اللَّهَ يَكْتُبُ عَنْ مَنْ فُتِنُوا بِرَبِّهِمْ **عَبْدَ اللَّهِ** گفت راست گفتی یا
دیگر از خبر ده که این چند است پیغمبر گفت یکست و بی همتا است
و این نیز یکست گفت راست گفتی یا محمد **دیگر از خبر ده** که
بهشتیان به بهشت بچند چیز روند بمسلمانانی یا بکرویدن
یا بکرویدار شوند پیغمبر فرمود که گروهی به مؤمنین و کمرودن
و گروهی بکرویدار در بهشت روند عبد الله گفت یا حضرت
آنچه گروه باشند که بی کبردار در بهشت روند گفت آن
جهودان و ترسایان و کبران و پیرستیان باشند که ایمان
آوردند و آنکه میرند پس بی کبردار در بهشت روند گفت راست
گفتی یا محمد **دیگر از خبر ده** که این جهودان و ترسایان و کبران
که طاعت کنند که نیکو در آن چهاره ایشان را فریاد یابند خدا
یتعم آن یابان بود یا نه پیغمبر فرمود که خدا یتعم طاعت را بی ایمان

قبول نکند

قبول نکند و ایشان هر چند نیک کنند که در محل تنوع ایمان
نیادیند و دوزخی باشند و آن کردهای ایشان سود ندارد
گفت راست گفتی یا محمد **دیگر از خبر ده** که خدا یتعم چه کتاب فرستاد
گفت بمن فرقان فرستاد گفت چرا نامش فرقان شد پیغمبر علیه
گفت زیرا که آیه و سوره و کتابهای دیگر یکبار فرستاد پس کو
یهای و بر کرمی مانوشته گفت راست گفتی یا محمد **دیگر از خبر ده**
که نخستین چیزی از قرآن فرود آمد پیغمبر گفت اول چیزی
که از قرآن فرود آمد بسم الله بود پس این سوره حمد گفت
راست گفتی یا محمد **دیگر از خبر ده** یا محمد چهلست پیغمبر فرمود
تفسیر این الله بودت بسم الله حج جمال الله بود دال وین الله
بود و گفته از حطی کنا هان بود که کلام الله و سعف حق
خود بخود حساب کند و کثرت پیغمبر فرمود بکاهله خذ
آن بود که خدا یتعم منزله عیب و بی مثل ایشانند است از خبر
ظیظ پیغمبر ختم خدا یتعم به کافران است گفت راست
گفتی یا محمد **دیگر از خبر ده** که این چهار چیز کدام است که خدا یتعم کدام

چیت

کرد ایندی پیغمبر گفت یکی آدم و دیگر حق بود و دیگر درخت طوطا
 و سیم بهشت چهارم من محمدم کرد ایندی گفت راست گفتی
 یا محمد **دیگر از خبر ده** از آن میوه که در این جهان دو کس خوردند و
 از آن جهان یکس خورد و در آن جهان مؤمنان کس نخوردند گفت
 صدق یا محمد **دیگر از خبر ده** که ترا که آگاه میکند گفت میکانید
 از این چیزها گفت جبرئیل گفت جبرئیل را که آگاه میکند گفت
 اسرار پیل را که آگاه میکند گفت لوح محفوظ را که آگاه میکند گفت
 قلم گفت قلم را که آگاه میکند گفت رب الفیض گفت راست گفت
 یا محمد **دیگر از خبر ده** که جبرئیل را فرستادند یا مامور حضرت جبرئیل
 گفت از جمله فرستادند و خوردن و بی شمع و تحلیل بود
 پیغمبرم گفت در میان فرشتگان نه درازست نه کوتاه او را
 هشت کیوهست و رویش سفید و در میان فرشتگان
 رویش روشن است و مویش سیاه بود و او را بیست چهار
 هزار ریه است و پیرهای بنی رکن یافته است از یاقوت سرخ
 و میر و ارین و پیرهای کوچکش همه از غضبان که اگر پیران

خود
 پیغمبر
 گفت که
 این جهان
 مؤمنان
 فرستادند

کند

کند از شرق تا مغرب بگردان طاعت گردن پیران کرد گفت
 راست گفتی یا محمد **دیگر از خبر ده** که یکی دو نیست و دوسه چهار
 نیست که پنج و شش هفت نیست هفت که هشت نیست
 و هشت که نه نیست و نه که ده نیست و ده که زیاده نیست یا زده
 و دوازده که سیزده نیست و سیزده که چهارده نیست و چهارده که
 پانزده نیست و هم چنین تا سی و چهل رساند و چهل که پنجاه
 نیست و پنجاه که شصت نیست و شصت که هفتاد نیست و هفتاد
 که هشتاد که نود نیست و نود که صد نیست پیغمبر گفت و آن یک
 خداست و یکانست و بی همیاست و بی شریک است و او واحد
 نیست زن و فرزند نیست و او یکس نمائند و کس با و نمائند قوله
 تعالی لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ و هم خلق را بپرازند و
 خود نمیرد و در روزی بخواند و خود بخورد و هر چیز که بنده کان
 آید از نیک از رضای حق تعالی او آنچه اید بدی از نفس بنده کان است پیغمبر
 فرمود یکی ندای عزوجل درم آدم و حوا سیم لا اله الا الله محمد رسول الله
 علی صلی الله چهارم چهار کتابست پنج پیغمبر و نبی و نوح و ابراهیم و اسماعیل و یحیی و عیسی و محمد

نیست

۸۵

روز است که خداوند تعالی در قرآن مجید یاد کرد دست قوله تعالی که آسمان
 زمین را در شش روز آفرید آن شش بود که هفت بنود است
 هفت آسمان و زمین قوله تعالی هشتم هشت فرشته است که عزرا
برداشته قوله تعالی یخلفونک فوقکم یوسف ثم یخلفونک ثم یخلفونک ثم یخلفونک
ثم یخلفونک ثم یخلفونک ثم یخلفونک ثم یخلفونک ثم یخلفونک ثم یخلفونک
 عید است که وقت حج که باید کردن بقوله تعالی آن یازده برادر
 یوسف علیه السلام بقوله تعالی آن دوازده امامند و هم دوازده
 ماه است بلکه سیزده نیست از قوله خداوند تعالی وَبَعَثْنَا مِنْهُمُ اثْنَيْ
عَشَرَ نَبِیًّا آن سیزده ستون مسجد اقصی است که چهارده نیست آن
 چهارده قندیل است از نور که در میان عرش و آنچه در عدد چهارده
 مضمون و در هر قندیل پانصد ساله ده است پانزده است
 که بعد از پانزده ماه رمضان المبارک قرآن از آسمان فرود رفت
 قدر قوله تعالی آن شب است که در آن ماه شعبان قدر است قوله
 تعالی آن شانزده فرشته است صف کشیده اند کبر عرش هفتاد
 هفتاد نام خداوند تعالی است که نوشته است میان بهشت و دوزخ

محمد

هجدهم است که هجده حجاب از نور او بیخه است که اگر آن حجابهای
 نبود هیچ هست از عرش تا ثریا نیست کشتن از نور عرش و خدا
 تعالی و نور و هم آن نوزده فرشته است که خداوند تعالی ایشانرا کما
 شته است بدو رخ از قوله بستم آنست که زبور بستم ماه رمضان
 فرود آمد بلا و علیه السلام چنانکه خداوند تعالی یاد کرده است
 بیست یکم آنست که در بیست یکم رمضان بود مولود سلمان
 بن داود علیه السلام بیست دوم که در بیست دوم رمضان
 بود مولود عیسی بن مریم علیه السلام بیست و سیم ماه رمضان
 که مایده از آسمان فرود آمد برای عیسی علیه السلام بیست
 چهارم آن بود که موسی بنیمیم علیه السلام بیست چهار
 رساله بود که حق تعالی ابای سخن امر کرد بیست پنجم
 رمضان بود که موسی علیه السلام یاقوم خودشان در دنیا
 بکشت و فرعون عرفت شد بیست ششم آن بود که در بیست
 ششم آن بود که در بیست ششم رمضان بود که تورات مویده
 فرود آمد بیست هفتم آن بود که بیست هفتم رمضان بود

که یوشی در رسالت مبعوت شد و در شکم ماهی گرفتار بود
 بیست هشتم آن بود که بیست هشتم آن بود که بیست و نهم رمضان
 المبارک که یعقوب بناگشت بیست و نهم رمضان بود که
 حضرت ایدرئیس در بهشت بردند بحکم خدای لم یزل یوم
 آن بود که خدایتعم سه روز وعده کرده بود که حضرت موسی
 علیه السلام را بکوه طور سنا رفت چهل آن بود که خدایتعالی
 وعده کرده باموسى قوله نعم واولد ناموسى ثلاثین لیلة
 واثمناها بعشرة فیکم میقات ریه آر بعبان لیلة بنجاء
 آن بود که خدایتعم یاد کرده است که یوم کاده مقدار هجده
 الفسنة مشله شصت آن بود که حضرت موسی علی نبینا وعلیه
 السلام بکوه طور سیاهت رفت جناب اقدس الهی خلق را
 بر شصت نوع آفریده است و انواع اول خاک زمین است
 هفتاد و آن حضرت موسی هفتاد مرد اختیار کرد با خود
 همراه برد بکوه طور سنا قوله نعم وختار موسی قومه
 سبعین رجلا هشتراد آن که خدایتعم شارب الخمر واهشتر

تا زبان فرمود

تا زبان فرموده است بزندان خدایتعم فرمود انواریه و انواریه
 فاجلدوه کل منہا مائة جلده گفت راست گفتی یا محمد **دیگر مراد**
ده که انکار آنچه آفرید پیغمبر گفت خدایتعم حضرت امیر از
 کل آفرید گفت کل لان چه آفرید گفت کل را از کت دریا آفرید
 گفت را از آب آفرید و آب را از تاریک و تاریک از نور و نور را از
 علامات و علامات از صورت و صورت را از یاقوت کن و کن
 اند و حرف که کافی فون ست آفرید چنانکه در کلام مجید خود فر
 مودست کن فیکون عیلا الله گفت راست گفتی یا محمد **دیگر خبر ده**
 که پاهای بنده چند فرشته است پیغمبر فرمود دو فرشته آفرید حق تع
 یکی اعمال حسنا تو نویسد و یکی اعمال سیئا تو نویسد چنانکه در کلام
 مجید فرموده قوله تعالی فرمود عزیز کرد صدق یا محمد **دیگر مراد**
خبر ده جای آن هجده شبهه هاد کجاست در ذات و قلم و مرکب و کاغذ
 ایشان چیست جای ایشان چیست جای ایشان چیست جای ایشان
 بر این روی بنده است و قلم ایشان زبان بنده است و ذات ایشان
 حلقوم بنده است و نگاه دارند که در هر ای بنده کان از نیت وید

تا آنکه خداوند تعالی ایشان خواهد پیرمیش پس عمری که در است گفتی بآه
دیکه را خبر ده که لوح محفوظ چیست یا پیغمبر حضرت فرمود که گنا
رشی از آن بچند سبز است و میانش از سر و اید عمری که در صدق یا محمد
دیکه را خبر ده که نام انجیست پیغمبر فرمود که قلم از نور است و از قلم
چند ست و پنجاه تا بیشتر چند است و ملائکه از چیست پیغمبر فرمود در این
قلم پانصد ساله است و پنجاه تا هشتاد ساله راه است و قلم هشتاد
و نلان است که ملائکه از میانش و کنارش رزق بندگان خدای آید و در
نظرها بدید آید تا روز قیامت بفرمان خدا تعالی و بر سر عمری که در
عمری که در صدق یا محمد **دیکه را خبر ده** که زیولوج را ظاهر چیست معلول
عمری که در چند است و خدای شبانه روز چند مرتبه نظر کند پیغمبر
فرمود که ظاهر از سر و اید و باطن از سر و اید سعید است
و طول و عمری که در راه است چیز جناب یا در هیچ کس نماند و خدا
عز و جل و در هر شبانه روز سیصد و شصت مرتبه نظر میکند و آنرا
که خواهد تا آنکه که داند و آنرا که خواهد در ویش کند و آنرا که خواهد
و آنرا که که داند و آنرا که خواهد و آنرا که خواهد و آنرا که خواهد

و آنکس

و آنکس که خواهد سر را دهد عمری که در صدق یا محمد **دیکه را خبر ده**
که زیولوج چیست پیغمبر از آن زمان فرمود که زیولوج آسمان است و در
او ششم و زیور و پنجم و زیور و چهارم و زیور و سیم و زیور و دوم و زیور
او آسمان زیور است چنانکه در کلام مجید خود فرموده و یله یله
بقدرت خویش بر جای میدارد عمری که در است فرمودی یا محمد
دیکه را خبر ده که این آسمان بچه سالان از بد پیغمبر خدا گفت که
خدا تعالی آسمانها را بدید مانند کینه عمری که در صدق یا محمد
دیکه را خبر ده که خدا تعالی این آسمان از چه آفرید پیغمبر فرمود
که آن دو را آفرید چنانکه در کلام مجید یاد میکند دیکه عمری که در
یا پیغمبر از آن زمان خدا در هست حضرت فرمود هست گفت درها
یش از چه باشد فرمود از زمین باشد و قفلها ایشان را قوت
و تکلیف است نام خدا تعالی قادر و بظا عمری که در صدق یا محمد **دیکه را خبر ده**
دیکه را خبر ده که آسمان اول انجیست پیغمبر فرمود که آسمان
اول از زمین سبز است و آسمان دوم از لاچورد و آسمان چهارم
از زمین سبز و آسمان پنجم از نقره و آسمان ششم از یاقوت

آسمان شفق از جواهر سیاه افراید یعنی از نعت و عرض که در صدق یا محمد
دیکر از اجزای آن که از بالای هر آسمان تا آسمان دیگر چند سال در ده
 هست فرمود یا محمد سال در ده است و میان هر آسمان چندین فر
 شته است که عدد آن جز خدا یقین کسی دیگر نداند عرض کرد صدق
 یا رسول الله **دیکر از اجزای آن** که از بالای آسمانها چیست پیغمبر
 بود که در یای حیات گفت بالای دریای چیست گفت دریای دیگر
 هست که آنرا مقام خورشید گفت بالای آن چیست گفت فرمود که دریای
 دیگر هست که آنرا مراتب خوانند گفت بالای آن چیست گفت حمد
 گفت بالای آن چیست گفت سجود گفت بالای آن چیست گفت رکوع
 گفت بالای آن چیست گفت رضا گفت بالای آن چیست گفت جبروت گفت
 جبروت گفت بالای آن چیست گفت بیست گفت بالای آن
 گفت **و لا تقف الا رفیع** گفت بالای آن چیست گفت **والتعجیر**
لستخیر گفت بالای آن چیست گفت فی رقی منشور گفت بالای
 چیست گفت و کتاب مشطور عرض کرد صدق یا محمد **دیکر از**
اجزای آن که بالای سوره المنتهی چیست گفت احرام گفت بالای آن

چست

چست گفت که می گفت بالای آن چیست گفت عرض گفت بالای
 آن چیست گفت هفتاد هزار حجاب است از تاریکی گفت بالای آن
 چیست گفت هفتاد هزار حجاب است از برت گفت بالای آن
 چیست گفت هفتاد هزار حجاب است از راه گفت بالای آن چیست
 گفت هفتاد هزار حجاب است از عدل گفت بالای آن چیست گفت
 هفتاد هزار حجاب است از آب گفت بالای آن چیست گفت هفتاد
 هزار حجاب است گفت بالای آن چیست گفت هزار بیابان است
 گفت بالای آن چیست گفت هفتاد هزار کوه است گفت بالای آن
 چیست گفت هفتاد هزار عالم است از نور گفت بالای آن چیست
 گفت هفتاد هزار صفان فرشتگان است میان هر صف تا صف دیگر
 پانصد ساله را چه است فرشتگان مثل او دانست **لا اله الا الله محمد**
رسول الله علیا ولی الله عمر مکرر صدق یا محمد **دیکر از اجزای آن**
 که افتاب و ماهتاب مؤمنند یا نه فرمود هر دو مؤمنند فرمان
 بر دارند و هرگز از خدمت پیغمبر راجع نمیشد بخدا و رسول
 خلا و بی خلا عاصی نکرند گفت چو نیست و شنای هر دو

نباشند پیغمبر فرمود که خدا تعالی ایشان را بیازد و از هر چه در دنیا
روشن تر بیازد و حضرت جبرئیل را فرمود که تا پیش برود و بگوید
والید از آن جمعه سیاه که در آن روز است و ما هفتاد هزار نفر
بودی که روزی شب را نشناختی قوله تعالی وَجَعَلْنَا اللَّيْلَ لِقَاءَ رَبِّكَ
لَيْتَهُمْ عَمَلُ الْبَاطِنِ وَالْحَسَابُ عَمَلُكَ رَدِّ دَلَّتْ فرمودی یا محمد **دیگر**
خبر که شب را شب چرا خوانند و روز را روز چرا خوانند فرمود زیرا
که شب هفتصد و شصت و دو اشک است و بهر آنکه این روز از همه عمر
و از برای زندگانی خلاق مؤلفه تعالی وَجَعَلْنَا اللَّيْلَ لِقَاءَ رَبِّكَ
لَيْتَهُمْ عَمَلُ الْبَاطِنِ عَمَلُكَ رَدِّ دَلَّتْ یا محمد **دیگر** که ستارگان از برای
روشنای آسمان هفتصد و شصت و دو اشک است و هرگاه شیاطین بر
آسمان عروج خواهند کرد یکی از ایشان پسند شعاع تر شهاب
بر جانب از ماه و آن تیری میزند تا قبایل شیاطین بسوزند
و بعضی او بخت است از جهت آسمان این جهان بر کوشه قدیل از
بهتر روشنای فرشتگان و بعضی او بخت در هواها روشن
باشند که اگر آن ستارگان نبود این زمین را بر سر مافوق خانه

بود که در

بود که در هوا کشف و هیچکس از آن چیزی نتوانسته دیدن حضرت
حق سبحانه و تعالی را این ستارگان از زمین آسمان آمدند تا
قوی شب بیازد این زمین چندان روشنایی باشد که مردم هر
جا خوانند بر و ندانند که در کلام مجید یاد کرد قوله تعالی وَجَعَلْنَا
لَكَ صَدَقَ یا محمد **دیگر** **خبر** چون ستارگان کاهی پیشتر نمایان
باشد و کاهی کمتر پیغمبر فرمود در میان آسمان و زمین دریای در پیش
ست هرگاه دریای بیشتر لایه زند سیارگان کمتر نمایان باشند و بعضی
که در صدق یا محمد یا رسول الله **دیگر** **خبر** که دریا چند است
و میان ماه آسمان چند است پیغمبر فرمود هفت دریا هست
بزرگ و عظیم یکی قوم عاد را هلاک کرد قوله تعالی بِسُحْرِ
أَمْرِ دِيمَكْر و دیگری را در یست که در نخیل را عذاب کند آب دریا را از
جای بزدانند سیم یا رسول الله اگر آن نبود جهان از تابش آفتاب
همه بسوختی و هلاک میشدی و میان ماه آسمان پانصد سال
راه است عرض کرد صدق یا محمد **دیگر** **خبر** که آفتاب در کجا
ست حضرت فرمود که در چشمه آب گفت آن چشمه در کجا است

گفت در کوه قاف گفت قاف کجاست گفت در کف دست فرشته آت
 که اندرین جهان ایستاده ست تا روز قیامت عمرش کرد صدق
 یا محمد **دیگر از خبری** که از فرشتگان که عرش پر داشته اند چگونگی اند
 پیغمبر فرمود که پس های ایشان زیر عرش ست و پای ایشان زیر
 هفتم زمین ست و بر یکی ایشان چندان ست که اگر مرغ قوی
 کرد از گوش چپ آن فرشته تا بگوش راست آن هزار ساله بقا
 ند رسید و آن فرشتگان خدا تعالی هزار کوهی آفرید و بعضی
 از یاقوت و کیسوی ایشان از نور ست و بعضی نیمی زبرق
 و نیمی ز آتش ز آتش بر فلز زیان کند و نه بر آتش ز زیان
 کند و بعضی از آب و نیمی از خاک آفریده نه آب خاک را بخورد
 نه خاک را آب را بخورد و عمرش کرد صدق یا محمد **دیگر از خبری** که
 فرشتگان عرش را چگونگی پر داشته اند حضرت فرمود که ایشان
 که در دنیا زیر عرش نهاده اند و به جای ایستاده اند و لیکن عرش
 خدا تعالی بر ایشان هیچ نیست عمرش از کردن ایشان سیصد
 ساله راه دوست عمرش کرد صدق یا محمد **دیگر از خبری** که دنیا را

چهار دنیا

چهار دنیا خوانند و نامش چار دنیا است پیغمبر فرمود که از آن جهه
 دنیا خوانند که درون ست عمرش کرد راست فرمودی یا محمد
دیگر از خبری که قیامت خوانند گفت زبیر اکابرین و آخرین آن
 قریبها بیا نیکو نامند بی پای و بیستند بفرمان خدا تعالی عمرش کرد صدق
 یا محمد **دیگر از خبری** که از اول آن روز که خدا تعالی این جهان را بیا
 فرمود چه روزی بود پیغمبر فرمود که روز یکشنبه بود و روز
 جمعه تمام کرد پس درین شش روز جهان را بیا فرمود و روز
 هارا هم چنین نام نهاد و شنبه را از برای آن نام نهاد اند که
 معطر بود عمرش کرد راست فرمودی **دیگر از خبری** که از فرز
 ندی که آن پدر سخت ترست کدام ست گفت از آهن سخت
 تر چیست گفت آتش گفت از آتش سخت تر چیست گفت آب
 آتش را بریم و بنشانند گفت از آب سخت تر چیست گفت باد
 که آب باره کف کند و از جای بر آید و عمرش کرد صدق یا محمد
دیگر از خبری از منی که نه بر آسمان بود نه بر زمین آید فرمود
 که آن مرغیست که جز زیان نماند از آن **حسن خوانند** حق آن مرغ

چون تن اسب است و کسو دارد همچو زن و مرد و همچون پیر
مردم خویشتنم مرغ نهی و چون بچه بد را آید بی پشت خود
نهی و دور هوا میگردد و جناب باران را شیب و قلیل کند عریض کرد
راست گفت یا محمد **دیکه را خبر ده** که امر اچرا آدم خوانند رسول خدا فرمود
که خدای تعالی آدم را از خاک آفرید و صورت ایشان را مختلف کرد تا در ملکش
فساد واقع نشود عریض کرد راست فرمود یا محمد **دیکه را خبر ده** که خدای تعالی
آدم را آفرید جان در تن آدم از کلام راه درآمد پیغمبر فرمود که از دهانش
پیر و نر شود گفت از کدام راه جانش قبض روح شود گفت هم دهانش
دلیل آنکه بد شوای پیرون اید روح بنی دم مقدس است از آن جهت
عریض کرد صدق یا محمد **دیکه را خبر ده** که اقرار با نخل ایما آدم واجب شود
حضرت رسول فرمود که اول شنبه آیند کرد بهشت نشین و هر چه
از حضرت جناب یاری خویش بخورد که ترا میا هست الا کدم بخورد
بخوردی خالی و ند و اهل القمار بر تو خشم گیرد قوله نعم و قلنا
یا آدم اسکن أنت و زوجک الجنة و کلا منها رغدا حیث شئتما و لا
تقرا با هذیه الشجرة فتکونان من الظالمین عریض کرد صدق یا محمد

دیکه را خبر ده

دیکه را خبر ده که چون حضرت آدم با مر جناب اقدس الهی بخواند
تجاووز و تافه آن کرده که او چند دنه کشیدم بخورد حضرت فرمود که حضرت
آدم علی نبینا و علیه السلام یکدانه کشیدم و در دانه کشیدم بخورد و گفت
چند خوشه بود اندر درخت گفت سی و هفت دانه گفت هر دانه چه
مقدار بود گفت هر یک چند دان تخم مرغ گفت سی و پنج دانه که ماند
چم کرد گفت از بهشت بیرون کرد سفید و بیست پاره کرد حضرت
آدم آن پاره ها را بکشت بعضی کشیدم شد مثل جوار زن برنج و زعفران
که آدم را بکار آید از همه جوینها گفت راست گفتی یا محمد **دیکه را خبر ده**
دیکه را خبر ده که آدم از بهشت بیرون آمد کجا فرود آمد و رسول فرمود که
بر زمین هند وستان پوشش آدم چه بود بهر آنکه انجیر از بهشت
بر داشته بود یکی راست عورت کرد و یکی را اینار کرد یکی را عتاقه گفت
حوا کجا افتاد گفت بجله پوشش حوا چه بود گفت موی سرش گفت
همه دو یکجا رسیدند گفت در کوه عرفت عریض کرد راست فرمود
یا محمد **دیکه را خبر ده** که اول دنیا که در جهان نهادند چه بود گفت بیست
المعوز نجا که امروز که نهادند گفت صدق یا محمد **دیکه را خبر ده**

که آدم را از حوا افرید و حوا را از آدم افرید حضرت فرمود که ادرمل
 انصوا افرید طلاق بدست زنان بودی از آن جهت مردان را بر زنان
 قادر کرد و ایند قوله تعالی عرض کرد صدق یا محمد **دیگر ملاحظه** که حوا
 از اندام بیرون افرید یا از اندام اندرونی گفت اگر از اندام بیرونی
 افریدی زنان و وی گشاده رفتند و عرض کرد صدق یا محمد **دیگر ملاحظه**
خبر که حوا را از دست راست آدم علیه السلام افرید یا از دست چپیت
 گفت که اگر از دست راست افریدی میراث چون مردانه بر دی عرض
 کرد صدق یا محمد **دیگر ملاحظه** که پیش از آدم علیه السلام درین
 زمین که بود گفت برایان بودند پس از آن فرشتگان گفت میثاق
 پسری و فرشتگان چند سال بود حضرت فرمود که هشتاد هزار سال
 بود عرض کرد صدق یا محمد **دیگر ملاحظه** که آدم حج کرد یا نه گفت کرد
 گفت ادرمل که سنت کرد گفت جبرئیل گفت سر آدم را که تراشید فرمود
 که جبرئیل گفت استر از کجا بود و چند سال بود که خدایتعالی که افرید
 و بجهت نوع آنرا تیر کرد و موفل بکدام آب ترک کرد تا آن تیغ موی
 آدم را بکشد زیرا که تیغ موی پیغمبر را نکند و حضرت پیغمبر را فرمود

که آهن است

که آهن است یا از فولاد از زنجیران قندیلست که خدایتعالی افریدست
 که که اگر آن زنجیر نبودی اهل عالم ایتر بودی وجود اشیا ایتر بودی
 و برانگنده شدیدی و دست او از درخت طوبی بود قوله تعالی
 اللهم حسن ماب و سئل او مقاطیس بود یعنی آهن را بود از یار
 های فضل بود که خدایتعالی افرید و آن سنگ را بر سر فرشته نهاد
 بود که آن فرشته عطاییل گویند که هفت طبقه زمین را نگاه میدار
 آن سنگ تعیین کرده بود اینم و جل جلاله آن را مقاطین از آن
 گفت گفت صدق یا محمد **دیگر ملاحظه** که فرشتگان آن بر سنگ
 قرار داد و باید رحمت موی ادرمل ترا کرد و نعل اگر از آن آب
 نبود که در عصیان از آدم پالک نشوید و بر و غنچه تیر کرد و نعل پیش
 از حضرت آدم به سیصد هزار سال افرید بود بر او سر تراش
 حضرت آدم علیه السلام گفت بعد از آدم سنت که کرد حضرت
 صالح بنیاه فرمود که هر پیغمبر که سنت داشتند تا از طایفه حضرت
 ابراهیم علی النبیین و علیه السلام عرض کرد و خدایتعالی یا محمد
دیگر ملاحظه که رسولی که نه از آدمی و نه از پی نبی بودند

از دیوانه بود حضرت فرمود که آن رسول کالیخ بود که پیامد بر
 بر پیل کور کند سبب آنکه با همد یک مناظره کردند یکی از ایشان
 بر سر درختان کوه و سر بر شاخه ها و نخستین کوهی که در زمین بگذرد
 ند آن بود عرض کرد راست فرمودی یا محمد **دیگر اخبار** که در زمین
 که یکبار افتاب بی وی تاقوت و قیامت دیگر تاقوت کدام بود
 حضرت فرمود آن دریا بود که مو بر اعضا و بر روی دریا زد
 و از هم بشکافت و دراز ده روز بدید آمدند فرعون ملعون
 و قبیله قوشانند و در اینیا آمدند و همه هلاک شدند
 و افتاب بر آن زمین افتاد تا روز قیامت تنایت عمری کرد
 صدق یا محمد **دیگر اخبار** که آن چه چو بود و جی آمد که نه الای
 و نه پیری و نه فرشته بود حضرت فرمود از زمین بود که آنکین
 اند اوست قوله تعالی **وَأَوْحَىٰ إِلَىٰ الْفَخْرِ أَنْ أَخْلُقَ مِنْ أَحْجَالٍ بَنَاتًا**
 عمر نکرد صدق یا محمد **دیگر اخبار** از زمین که خدا استعما
 بد و جی کرد کدام است حضرت رسول فرمود که که طوطی
 خدا تعالی بد و جی کرد که موسی بر او بسوی آسمان برآید

قبیل از زمین که آنکین
 و نه پیری و نه فرشته بود حضرت فرمود از زمین بود که آنکین

بستاند

بستاند قوله تعالی **خُذِ الْكِتَابَ** گفته صدق یا محمد **دیگر اخبار** از آن چو
 که جان در او آمد رسول الله فرمود که آن عصای موسی بود و او را گفته
 قوله تعالی **وَأَلْقَىٰ عَصَاهُ فَأَوْذَاهُ بِضَبَابٍ** عرض کرد صدق
 یا محمد **دیگر اخبار** چند علامات در روزگار موسی بود و گفت
 نخست آن تابوت که مادر موسی در آنجا افتاد و در آب رود نیل انداخت
 و آن تابوت در خانه فرعون لعین وقت رود نیل را بخانه خود راه
 آورده بود و آن تابوت را بگرفتند و پیش زن فرعون بردند و سر
 تابوت را بکشود و فرعون و اهل بیت او را کرم شدند باری
 قدرت الله محبت طفل بر دلهای ایشان نشست که او را بغیر زنی
 قبول کردند و نگاه داشتند رقم علامت عصای موسی بود سیم سنگ
 دراز و پنجه بود و چهارم از راه که در میان دریا بدید آمد که
 موسی یافت و خود بگذاشت و فرعون ملعون یا قوش غرق گشتند
 بیجم هلاک قوم قارون و خانه ساری ایشان همه بیکبار بریزد
 میان فر رفتند و غرق شدند ششم مردی هفتاد و یک سال
 در کوه طور سینا از صلابت و هیبت که در آنجا پیدا شد بود

هفتاد و یک روز از عهد زنده که دانید بدینای حضرت مؤمنان هفتاد و یک
 کا بود که فرمان شد بنی اسرائیل را که او را بکشند که احوال کشته بشکم
 او را که او را نکشتند کشته شد عیسی که راست فرمودی یا محمد **دیکه**
خبر ده که ملا ده از من بود و از منی که ملا ده بود حضرت فرمود از ماده که از
 منی بی حق بود که از من بود حضرت فرمود آن منی که از ماده
 بود عیسی بود که از من بود عیسی که صدق یا محمد **دیکه** **خبر ده** از کوری
 با خداوندیش میرفت که بود حضرت فرمود آن یونس بود که در شکم ماهی
 بود یعنی آن خداوندی با و در جبر میگردد **دیکه** **خبر ده** از آتش که طعام
 عیسی که راست فرمودی یا محمد **دیکه** **خبر ده** از آتش که طعام
 خورد و شراب خور و آتش که نه طعام خورد و شراب حضرت
 فرمود آن آتش که طعام خورد و شراب خورد آتش است
 که چوب سوختند و آنچه شراب خورد و طعام خورد آتش که
 در درخت باشد چنانکه در کلام مجید فرمود **الذی جعل لکم من**
النَّجْمِ اَلا خُسْرًا و آنچه که طعام خورد و آب خورد و آتش معده
 تو را تو را و جعلنا هم **جاء** **الا یارطون الظلّام** و آن آتش که

که طعام

که طعام خورد و شراب بخورد و آن آتش در دست تو که تو را
 و تو را **الذی جعل لکم من النّار** و آن آتش که طعام خورد
 و شراب خورد آن آتش است که در سینه گفت صدق یا محمد **دیکه**
خبر ده که خانه بیت المعمور کجاست فرمود که در میان جهنم است
 چنان کجاست گفت که شماره گاه آنجا است عیسی که راست فرمودی
 یا محمد **دیکه** **خبر ده** که چون است که در زندی هست که با در ماند و
 به پدر نمی ماند و فرزند باشد که به پدر ماند و به مادر غایب و فرزند
 نماند باشد که هم پدر ماند و هم به مادر حضرت فرمود که آن فرزند
 که به پدر ماند آن بود که آب منی پدر پیش رو بوده باشد و آنکه میا
 ماند و به پدر غایب آب مادرش پیش رو بوده باشد و آنکه به پدر
 و هم با در ماند آب هر دو برابر باشند عیسی که صدق یا محمد **دیکه**
خبر ده که کشتی نوح چگونه بود گفت درانی کشتی میصد کند
 که بود و به نایب صد کند بود گفت کشتی کجاست گفت در کوه کشت
 تا کجا رسید گفت بخانه کعبه عظیمه و هفتاد باب خانه کعبه را زیارت
 کرد بر سر آب آنکه در کوه جویدی فرمود آمد و بفرمان خدای عز و جل

عمر کرد صدق یا محمد **دیگر از خبر ده** که این زمین را آنچه ازید فرمود
 آنکه آب ازید گفت که از آنچه ازید گفت از موج دریا فرمود که خدا
 بیتالای باد را بیا فرید و فرمان داد تا آب را از جای برگرد موج برخواست
 و گفت بیا و در پس فرمان داد که بید یکم در همان وقت متصل شود
 و جمع شد و نرم شد پس فرمان آمد تا بگردید سخت شد و در یکد
 یکد ببرد و با سنا و بقدرت منور جل گفت زمین که بهی پای میدارد
 گفت خدا بیغم امر کرده است که هفتاد آنکه دارد و گفت این کوهها از
 آن کجاست گفت آنکه قاف که حق تعالی در کلام مجید یاد کرده است
 عمر کرد راست فرمودی یا محمد **دیگر از خبر ده** که زمین چیست گفت یا
 یطای کوه گفت بکجاست گفت بر شاخ کوه گفت بر سناک سعید
 گفت آن کوه را چه را شناخت و چه را که در آن و بر پیش بخت
 و زمینش بمنزله و از میان شاخ تا شاخ دیگر پنجاه سال
 راه است عرض کرد راست فرمودی یا محمد **دیگر از خبر ده** که زمین
 سناک چیست که کاه و بر است گفت زمین سناک کوه است که آن
 کوه را صغور خوانند گفت آن کوه کجاست گفت در خیمه اندر پیش فرست

فرمود که آن

فرمود که آن روز که جناب یاری آن کاه را که ازید است برابر چشم آن
 کاه و پیشه بیا فرید تا در پیش روی آن کاه و پیشه آن کاه و پیشه آن
 نه سخت تا در قیامت گفت با لای آن چند است گفت هزار ساله است
 گفت و در قیامت که کاه را و سناق را از اصفه ها یاد که تا بیلان کوه و در پیش
 آنکه بر از کاه را و سناق را بر شود آنکه خدا بیتالای آن کوه را فرمان دهد
 تا خویش سخت بچسباند و آن کاه را و سناق را در در و فرخ اندازند
 گفت راست فرمودی یا محمد **دیگر از خبر ده** که زمین چیست گفت کوه
 دیگر است غضبان خوانند که حق تعالی آن کوه را از خشم خویش آفریده است
 و آتش برستان را آن کوه عذاب کند عمر کرد راست فرمودی یا محمد
دیگر از خبر ده که زمین چیست گفت که زمین کوه زمین است که آن
 ولایت تو خوانند گفت زمین چیست گفت در پای است که آنرا صفت خوانند
 گفت زمین چیست فرمود زمین سناک است همچون نقره آنرا از
 عجیب خوانند و بوی او مثل بوی مشک است و همچون ماه بنامد بر زمین
 عمر کرد راست فرمودی یا محمد **دیگر از خبر ده** زمین کجاست گفت بر
 کاه را و سناق را از اصفه ها بر آن زمین کرد و ایند گفت این زمین کجاست

که بر وی گفت خدایتهم بدل کند این زمین را بد آن زمین قوه تعالی
 شد که آنکه زمین غیر از این زمین کرد صدق یا محمد **دیکر از خبر ده** که زمین
 زمین بجهت چیست گفت دریا نیست که آنرا مقام خوانند گفت در زمین
 دریا چیست گفت ماهی است که بهلوس خوانند سرش مشرق و ریشش مغرب
 و این زمین ها همه کوهها و تارکها که گفتم بر پشت آن ماهی است عرض
 کرد صدق یا محمد **دیکر از خبر ده** که زمین آن ماهی چیست پیغمبر فرمود هفت
 دریاست در هر دریاهزار جزیره است اندر هر جزیره هفتاد شهر است
 هر شهر هفتاد هزار عالم است و اندر هر عالمی هفتاد هزار فرشته است
 و در زمین بان نفع تبیع و تهلل نمیکند و بر سر هر دریای صدق یا محمد
دیکر از خبر ده که زمین آن ماهی چیست حضرت پیغمبر فرمود زمین ماهی
 دریاهاست و در زمین دریا با ده ست که آن ماهی را دلهای همی دارد بقدر
 عذوق چنانکه گفت زمین باد چیست گفت دریا نیست از خون گفت زمین
 چیست گفت زمین ست گفت زمین چیست گفت زمین دوزخ گفت
 زمین چیست گفت دریا است آنکه گفت **دیکر از خبر ده** که زمین چیست
 گفت حجاب است گفت حجابها از چیست گفت از آفتاب گفت زمین چیست
 گفت حجابهاست

گفت حجاب است گفت حجابها از چیست گفت از آفتاب گفت زمین چیست
 گفت حجابهاست از ماه گفت زمین چیست گفت حجابهاست از آفتاب گفت
 زمین چیست گفت شری گفت زمین شری چیست گفت نام عز و جل خدا
 از شری نتواند گذشت و از شری کسی نپرسد تو نیز پرس که خداوند
 عالمیان بهتر میداند یا بعد از خدا تعالی هیچ پیغمبر را از شری نتواند
 ظاهر نگردد و اما قوه تعالی ما فی السکرات و ما فی الارض و بینهما تحت
 شری گفت صدق یا محمد **دیکر از خبر ده** که چهار صفت از کجاست از
 مغزادها چیست پیغمبر فرمود که یکی مکمل است و یکی بعیت المقدس
 و یکی خیف الاشرف مقام مغیره امیر المؤمنین که فرزند آن او گفت صدق
 یا محمد **دیکر از خبر ده** که درین جهان چهار شهر است کدام است آن
 شهرهای بیست و نه که یکی او دهم منوره بهیم فزاد از تمام چهارم نقل
 از آنکه عرض کرد صدق یا محمد **دیکر از خبر ده** از چهار زمین که در جهان
 هست از زمین بیست کدام است حضرت فرمود که یکی ندوی سلسله است
 مغرب دیکر افامست از بیست و سه زمین عراق چهارم فاکره است
 از زمین خراسان عرض کرد صدق یا محمد **دیکر از خبر ده** از آن

چهار نفر که درین جهان است از نفرهای بهشت کدام است و از نفرهای
 قیامت دویم نفر بودینل سیم نفر چگون چهارم نفر پنجونست عمره
 کرد راست فرمودی یا محمد **دیگر از خبر ده** از آن چهار شهر که درین جهان
 است از شهرهای دوزخ پیغمبر فرمود یکی قنات و یکی عساکره و یکی پانز
 و یکی مداین گفت صدق یا رسول الله **دیگر از خبر ده** آن چهار نفری
 که در این جهان است از زمینهای دوزخ کدام است پیغمبر فرمود یکی
 دوجرا از زمین دیمشق شام و یکی کرمان از زمین او هینه و یکی روم
 چهارم مدیانه عرض کرد صدق یا محمد **دیگر از خبر ده** که در دوزخ
 این چند است پیغمبر اخرا از زمان صلوات الله فرمود که یکی روزه را
 هست گفت دلیل چیست گفت دلیل آنست که آفتاب از کنار او دیگر فرو
 رود گفت پس فرود و دیارهای پیغمبر فرمود که پس قول تعاد و انش
 بخرم **دیگر از خبر ده** که در دوزخ است فرمودی یا محمد
دیگر از خبر ده که در دوزخ است فرمودی یا محمد
 است از نفرهای دوزخ و هفتاد از کوه و هفتاد از دیکران شک گفت پس
 او چست گفت هفتاد از زمین است که در هر معدن فرشتگان است

نفران برآید و کنار

که نه تنها که باقی

که نه تنها که باقی باشد و نه سه مای در زمین هر زمین هفتاد ساله راست گفت
 از پس او چست گفت عذاب است از تار یکی گفت ما راست کرد و دیگر داین
 زمینهای و کوههای و جبابها حلقه کرده سر بر دم خویش نهاده بفر
 خدا تعالی عرض کرد راست فرمودی یا محمد **دیگر از خبر ده** که زمین را از
 مرده آفرید یا نندو گفت گفت اول مرده آفرید بعد از آن طائران را
 و از کربان را آمد تا نبات پیدا شد قوله تعالی **و آتاهم الکرم المکث**
 احبناها و اخر جنا منها جثا فنه یا کلون عرض کرد راست فرمودی یا محمد **دیگر**
از خبر ده که در دوزخ است گفت با لایس نه مرد سلا را
 است دیگر که در دوزخ است و نیز از هفتم زمین است اول زمین
 و ششهاست دوم زمین روانست سوم زمین برهمن چهارم زمین طوبی
 است پنجم زمین دیوانست ششم زمین مرغان است هفتم زمین ادمیان است
 و به هفت قنوت و مرز زمین بلون دیگر است عرض کرد راست فرمودی یا محمد
دیگر از خبر ده که بهشت را پیش از دوزخ آفرید یا پس از دوزخ حضرت
 رسولام فرمود که بهشت را پیش از دوزخ آفرید فرمودی که اگر دوزخ
 پیش از بهشت آفرید عذاب پیشتر از رحمت بودی عرض کرد راست

فرمودی یا محمد **دیگر را خبر ده** که بهشت چگونه است و کجاست حضرت فرمود
 که درهای بهشت در آسمان است و بهشت راهشت در بیت و درون خرابا
 هفت در و نوزدهی تا دوی دیگر هزار سال راهست و پهنای هر
 دوی چندان لشکر است که عدد آن خدایتعم دانند و آن لشکر فر
 شنگان باشد که پیش بهشتیان بازمی آید و میگویند که شاید
 باشند و اند بهشت روید که جای دیدن در بهشتی باشند که
 خدایتعم بهشت را از برای شما آفریده است و اندرون بهشت
 که شکلهای پیران میر و یاقوت ساخته اند و در آن کوشکها
 و حجرها بود از نرغ و زبرجد سبز و کنکرها بود از کوه سفید
 عمر من کرد راست فرمودی یا محمد **دیگر را خبر ده** که زمین بهشت
 چگونه است حضرت رسول فرمود که زمین بهشت از نو است
 و خاکش از شک و جبر و کافور و سنگ نیرها از یاقوت و من
 مژد بود عمر من کرد راست فرمودی یا محمد **دیگر را خبر ده** بهشتی است
 چندی که در بهشت خورد چه باشد گفت جگر آن ماهی که زمین
 بهشت او بخورده اند گفت راست فرمود یا محمد **دیگر را خبر ده**

که بهشتیان

که در بهشت

که بهشتیان طعام خوردند حاجت کجا کند گفت بهشتیان از بول و غایط
 نباشد هر طعام که خوردند بهشت پیران کند و خوشبوی باشند
 چون شک و کافور و گشت راست گفتی یا محمد **دیگر را خبر ده** که در بهشت
 چند جوی است که مدام روند پنج صراط الله فرمود چهار جوی
 اول شیر دوم جوی انکبین سیم جوی آب چهارم جوی شراب طهور
 اندرون روز که خدایتعم بیافرید است آن جویها را جای دیدن میر و
 چنانکه هر که نگاهند و نه افزایند گفت مثل آن چه باشد در
 جهان فرمود که چنانکه ابوهار از دریای کبرند و در کوه و درشت
 می بارند و جویها روان باشد و یازیدر یامیر و اندون دریاچه
 که نم میشوند و نه زیاد میشود و اگر دریای زیاد شدی جهان خراب
 میشود و اگر بکاهیدی گفت که سیبها بود نهاده است و میوه و
 جهان از یاقوت سبز نهاده اگر کسی یک قطره از آن آب در بر جهان
 نیان بخورد هر که بیمار شود هر که بی رنگ شود خدایتعم آن جو
 یها را در قرآن مجید یاد کرده است قوله تعالی **وَالْأَنْهَارُ كَمَنْ هَارٍ**
الْأَسِنَّاتُ وَالْأَنْهَارُ كَمَنْ لَبَّيْكَ كَذِبُ غَيْرِ طَعْمٍ وَالْأَنْهَارُ كَمَنْ سَبِيلُ مَصْفُوقٍ وَالْأَنْهَارُ

مِنْ خَيْرِ لَذَّةٍ لِلنَّاسِ مِنْ عَرِينٍ كَرْدَ رَاسْتِ فَرَمُودِ بِاِتِّحَادِ **دیکم از خرد**
 از درازی و پهنای جوی که چندست پیچیده فرود که پهنای آن جوی
 پانصد ساله راحت و درازی او را خدا تعالی میداند و هیچ مخلوق
 نداند و شاخهای او در کوشکها و جگرهای بهشتیان میروند و اگر
 بالامیر رود و اگر بشیب میرود بغیر از خدا تعالی و غیر کنای آن جویها
 قدحها نظاره بود و کویا کون هرگز آن دره نوبه نکرده و شرب از قدحها
 بقدرت مستحضر دارد آنکه بهشتیان را بیند هر قدحها که از جای میآید
 و در حولی میرند تا پیش بهشتیان رسد گوید سلام خدا تعالی
 باینکه از من بخور و نوش باد هر کرا آب باید قدحها بر آب میآیند
 تا آب بخورند چند آنکه خواهند و باقی بجای خویش روند و هیچ
 میر نیایند که رفتن و نه بوجای نهاده عمری که صدق یا **اتحاد دیکم**
سازیم که نهضت از نهرهای بزرگ در بهشت کلام است گفت بر کترین
 نهر در بهشت نهر کورنست که خاص از آن منبت و استن که طبع مستند
 و خلایق تعالی ان ضر کوشش را بمن داده است **تعالی انا اعطینا ان الکوة**
 و در شتر از افراط است **لونه** است **کافور و غیره**

الانکبوت

از انکبوت گفت راست گفتی یا **اتحاد دیکم از خرد** که چون اهل حق کلام رند
 زیارت کند و حضرت فرمود که روز ادینه جبرئیل علیه السلام باید مرا
 ولایت مرا آنگاه دهد تقبلا انرا پیش بهشتیان فرستیم بهر اهل بهشتیان
 از نور حمت اینهمه پیوسته اند و آن استانی که جناب اقدس الهی در بهشت
 آفریدست از نور و سرهای ایشان از نور سرخ چشهای ایشان از یاقوت
 احمر و روی ایشان چو رو زنان و چهره مستهای و جاهت و شایهت و
 لجام ایشان از نمرود سبز باشد و همه انت من بسرای من جمع شوند
 نکره یارانت خدا تعالی روند گفت درختهای بهشت بنوع اسم باشد و شا
 خهای از نهر هر درخت را هفتاد هزار شاخ بود از آن شاخها هفتاد
 انکوره و هفتاد خمر بزه و از هر میوه هفتاد شاخ بر هر درختی هزار گونه
 میوه باشند نه هیچی این جهان که گاه خشک و گاه سبز و تر میزند کرد
 صدق یا **اتحاد دیکم از خرد** از درخت طوبی که چگونست حضرت رسالت
 پناه فرمود کحق بچانه و نهم درخت طوبی را بیاض و سبز پالایه او آن کوه
 بیاضید و میلا نش از حمت و شاخها پیش از نمرود سبز و بر کهایش
 از سندان در آمد **سندان خضر و اسب بره و آن درخت**

اسرائیل دانند که چه بودند و هر کوه را انرا چشمه آب بخوردند
گفت ان چشمه سنگ بود که حضرت موسی بمصایب بنجر نماز
زد بقدرت این چشمه هویدا شد چنانکه خدا تعالی فرمودست و
تعالی ان اضرب بعصاك الحجر فانجرت منه اثنتا عشرة عينا قد علم
الاناس مشربهم من ماء من لم يشرب باثملة **دیگر از این** از روز
خیان و از دوزخ میخیزد یا نه پیغمبر فرمود که خدا تعالی در شهر ایستاده
و او را هفت دری افتد از این هفت تا فتنه از دری تا دری دیگر هر سال
را هست و پنهانی پانصد ساله است و دوزخ پراشتن است اگر کسی در
ان آتش در این جهان افتد هر چه در دری بود هم در این جوی رفت
ان قومها باشند که بچوای ایشان در دوزخ محلد باشند گفت آن قوم بد
بخان و دیگران آن سیاه رویان باشند و جای برای ایشان قند باشند
که هر کس از آن ده و حسرت بری نیستند و در حشت محلد باشند که
هر کس شادمان نشوند علی الاطلاق محلد عذاب باشند که هر کس نه عذاب
و نه راه رویان باشند که هر کس سعاد رویان نباشند و اعیان بعضی
که هر کس بد را نتواند همیشه تشنه باشند که هر کس میرا بشوند

بغیر از بنجر

بغل و بنجر باشند که هر کس کشاده شوند قوله تعالی خذوه فقولوا هم
الحی صلوته فی سلسله زمرها سبعون زمرها فسلکوه و در میان انشی
سوزند که هیچ کس بر ایشان رحمت نکند عرض کرد راست فرموده خدا
دیگر از این که در دنیا بک کوه باشند یا نه یا در پیغمبر طواف الله و در
که بسیار کرده باشند و جناب قدس النبی در دوزخ جای افتد است
که اسم ها و خوانند و در آن ها و چه چاه هست که از آن تا اخر چاه هفت
هزار ساله راه است و در آن چاه مار است که اگر خدا تعالی آن مار را
فرمان دهد که این زمین را و اسمان را یکدم کند یا هر چه در زمین
بود و هر دلدن دارد مثل کوه عظیم و میان دندانهایش بران زهر است
گفت از هر چه آفرید آن مار را از برای نکسانست عذاب کند پیغمبر
فرمود از میان مردمان بی نماز انرا و عاصیان را و از برای پوران که
بی توبه و در دنیا و ثبات کرده اند و در یوم آخرت اول عذاب عظیم و در
تشنگی آخرت ستم مسرت که ستمی و پشتمانی بسیار کنند و در دوزخ
گذشتن توبه چه فایده میدهد و در آخرت الامر میگوید
فراموش کردیم و فرمان برداری نکردیم تا بدین جای که

و بعد از آن جوانان میگویند وای بحال مادر بخانومیدی ما از هفت
وای ناامیدی ما از مادر و پدر و خویشان و دوستان ما وای بحال
مادر دنیا از جهت خود نکندیم چه در دنیا شب و روز طاعت و عبادت
نکردیم تا بدین عذاب الیم گرفتار نکشیم عزیز کرد راست ضروری
یا محمد **دیکر از خبره** که در کوه چکوه نباشند پیغمبر صلوات الله فرمود
بستگان باشند و زنجیرهای آتشین و هر یک با دو ترنجبر سخت بسته
باشند چنانکه ریم از ایشان میروند و با نهایی ایشان از دهن
بیرون آمده باشند چنانکه بر زمین کشند و همه زبانهای ایشان
از تشنگی خشک تر میشود گفت صدق یا محمد **دیکر از خبره** که آنکس
که کلام طایفه نباشند حضرت پیغمبر فرمود که زنان باشند بیک
موی او بخیه بافتن میسوزند و همه سر هفت دستها از پیش بسته
و رویای ایشان سیاه و کوه را از پستان او بخیه باشند و دستهای
و پایهای از پس کشیده در زنجیرهای آتشین استوار بسته و کوه بنیاد
او بخیه باشند و بعد از هر موی که بر تن ایشان است هزار گزیم
در پیوست و کشت از روی خود فرو میکردند گفت ایشان چه کرده

باشند

باشند حضرت پیغمبر صلوات الله فرمود آنکه بر سر کوه باشند مویگان
و نوحه گران آنکه کرد کوه باشند انهایند که زوایده موی باشند و زوایده
خرائیده باشند یا دست خویش زده باشند و بی تو بر این جهان
رحلت و وفات نموده اند و آنکه بر پیش کوه باشند همه آنان باشند
که بر خویشان می کردند و از روی میکند و هیچ ایشان را سودی ندارد
و هیچ عذاب سخت نباشد الا از برای منافقان را چنانکه در کتاب
پیچیده فرموده است **الذین یقولون فی انفسهم انهم یهدون الناس**
و لا یهدون الا انفسهم و لا یهدون الا انفسهم یا محمد **دیکر از خبره**
چون مرده را در قبر نهادند حال ایشان چون شود حضرت پیغمبر
فرمود اول ملائکه در آید و این دو نوع بامند که مرده مؤمن
باشد فرشته او را دلدادی دهد و او را توانش کند که اینجا
و فرشته خواهند آمد با هدایت عظیم با صلاحت تمام نرسد
آن کافر شقی خدا ناست از هر چه و حق و عظیم در دل او اند
و بعد از آن دیگرین در آیند با هدایت تمام بدست ملائکه

و این دو نوع
بامند که مرده مؤمن
باشد فرشته او را
دلدادی دهد و او را
توانش کند که اینجا
و فرشته خواهند
آمد با هدایت عظیم
با صلاحت تمام نرسد
آن کافر شقی خدا
ناست از هر چه و حق
و عظیم در دل او
اند و بعد از آن
دیگرین در آیند
با هدایت تمام
بدست ملائکه

عقودی باشند که اگر همه خلق جهان جمع شوند نتوانند
آن عهود را بر داشتن عرض کرد صدقه یا **دیکر ماجزیه**
که در زخیان ابلیس را گویند تو مرا بدین دوزخ انداختی
ابلیس گوید منبری بیا و دید منبری بیا و دید ابلیس بر آن منبر
آتش قرار گیرد و وقتی که ابلیس ملعون بر منبری قرار گیرد و در زخا
اطراف و جانب آن ملعون را احاطه میکنند بیای میزند و در
سنگها و پایهای ایشان بخل و سلسله بسته تا خود ابلیس لعنه
لله گوید و چه تدبیر خفیه کند که مار از آتش دوزخ و
زغلاب الیم مار بر همان ابلیس ملعون بر منبر آتش و روی
سیاه بیاورد و در زخیان کند و گوید که بدانید خدای تعالی فرموده
کرده شما را و عده خدای تعالی خلقت نیست و ابلیس بر شما را
ست نیست و شما را که مرا کردم تا آنکه من خود گمراه بودم
و فرمان خدای را تجاوز نمودیم سر اجابت کردید و مرا بدگاه
رحمت خدا اخرج کردید و در خصوص حضرت آدم علی نبینا
و علیه السلام رجیم کرده اند و من در کار خود ناچار مانده ام

اکنون

اکنون مرا شفیع خود کرده اند از من دشمنی بغیر چیز دیگر نمی آید
هر کس سخن دشمنان گوش کند تا عاقبت سر انجام شما را
چنین خواهد شد چنانکه خدای تعالی فرموده قوله تعالی الشیطان
لنا قبیح لا یخسر و ان الله و ندکم الحق و ندکم انکم فخلقتکم و ما کان
سلطان بقرینان از من کوتاه کنید و ندکم انکم فخلقتکم بد که من ند
از شما هر چه در مرا دستکاری داد و در شما را خواهد بود عرض کرد
راست فرمودی یا محمد **دیکر ماجزیه** در احوال قیامت بما نقل نمایند
یا رسول الله حضرت فرمود چون قیامت باشد شعله آفتاب
سیاه باشد و ستارگان در عرش فرو ریزند و کوهها ناپدید
شوند قوله تعالی فیکون الجبال کالغصن المنقوش و اسماء ان یکل
یکل یشتکان دریاها همه آتش گردد و این زمین بر زمین دیگر
انتقال نمایند و بمیدار شود قوله تعالی یوم تبدل الارض غیر الارض
و ده غیر اخر کنند و یکل الارض در حشر کشند قوله تعالی و هذا
حیاط شقیتم و میز را از او بیاورند قوله تعالی و اقموا الزین
یا القیسط خلقت الارض و الاخرین را جمع کنند همه روی دزد

کرد و زینهای از ترس واحد القهار نیک کرد و پیاپی بسته شود
و خلق الله همه در زیر نوافتد از ترس خدا و جلیل المجدد از ترس برانند
ایشان افتد از بیم و در پنج همه خلق مست باشند بر چیزند
و باز باوفتند و از فرمود چگونگی باشند خلق قیامت چنانکه خدای
عز و جل و قوله نعم یوم یففع فی الصق و یفقا و یفقا ان صعب کینه
زی قیامت باشند مکر و می او رند و یفقا کشت و کور و می او رند
هر ایشان مثل سه جوت و کور و می او رند و یفقا کشت و کور و می او رند
و کور و می او رند دست بر سر خود زنند و میگویند و اویدا و لصدتاه
و انفساه صحن کرد راست فرمودی **دیگر از خبر ده** که این خلق
با آخر قیامت باشند بیکبار چون میرند حضرت پیغمبر فرمود
خلق بعثت و جلد فرمان دهد بر سر سنگ صحرها باشند و
بکشت المقدس روی و چشم سویی اسمان کنند که از جانب خدا
یتیم فرمان آید پس ندانند یا ملک الموت دست راست را
در زیر شتر یا بگمزان و دست چپ زیر تخت شتر یا پس ندانند آید
که یا امرایا هر صورت و رانند و عزرائیل از عرضش تا شتر یا همه را جان

بستانند

بستانند چنانکه خدا یتعالی فرماید یوم یففع فی الصور و یففع فی الصور
و یففع فی الصور و یففع فی الصور و یففع فی الصور و یففع فی الصور
هست از عرضش تا شتر یا الا که همه بمیرند مگر آنکه خدا یتیم خواهد ماند
و جبرئیل و میکائیل و اسرافیل خدا یتیم ندانند که یا عزرائیل که مانده
ست از بندگان گردید با این خدا یا قودان تو ی که مانده ست گوید یکجمله
و **دیگر از خبر ده** که اسرافیل انگاه نلکند که سر را جان بر جلد آنکه
نلکند ای سر را یتیل از بندگان دیگر که مانده ست عزرائیل گوید که یا قودان
تو یا عزرائیل که بنده ضعیف مانده ست خدا یتیم گوید بعثت من که ترا
مرتکب بجانیم ملک الموت و سر خود را بر دست راست نهاد بر فرمان
خدا یتیم جان خویش بر دست کبر از فاضل تابید و جان باور چون
جان بدهن می او رند از تاجی جان یک بانگ بنند که از خلق جهان
و اسمان زنند بودند از هدایت آن بمیرند پس جان از من او جدا
شود گفت راست گفتی یا عزرائیل **دیگر از خبر ده** که خدا یتیم و جبرئیل همه
خلق را جان بستانند و عفو چکنند گفت بخود نلکند ملک الموت
یوم الله الواحد القهار گوید امر و ملک کراست هیچ کس جواب

که ایمان چند صفت باشند پیغمبر فرمود چهار صفت و بدیت صفت
و در آخری هر صفت چهار هزار ساله و اوست و بهشتیانش با نصد
ساله راه باشد گفت سالیان چند صفت باشند و کافران چند صفت باشند
گفت سالیان ده و بیست صفت باشند و کافران ده و بیست صفت باشند گفت
داست گفت یا محمد **دیگر** کافران هر طاعت چند باشد گفت سه و سالی
ده است و یا دیگر از سوی و نیز از شمشیر فراد هزار ساله است و هزار
ساله راه نشیب گفت راست گفت یا محمد **دیگر** که خلق بر صراط چگونه
گذرند رسول فرمود که خلقی تم و در شمس صراط و صراط از عرش و نور
بهشت که هرگز فرغ غیر و میوستان را و آن روشنای بر صراط
بگذارند آنکه کافران بر آتش مؤمنان میروند تا مگر مؤمنان
رسند چون شد یک آن رسند که بیرون خواهند رفت و بخوا
هی پیدا شود و کافران چون بر صراط آیند هر یکدیگر بقتلند
خدا بیعت دوزخ را فرمان دهد تا بکتابت برزند یکدیگر بفرینند
که صراط خویشانش بچسباند از هدایت دوزخ همه کافران در
دوزخ افتند از بیم هول دوزخ عبد الله گفت راست گفت یا محمد

دیگر

دیگر دوزخیان در دوزخ شوند چون بوی بهشتیان
چون در بهشت شوند اجل کجا باشد پیغمبر گفت یا عبد الله خدا
بیعت بنمود اید تا منادی ندا دل بهشتیان شاد شوند و دوز
خیان غمگین شوند گفت راست گفت یا محمد **دیگر** از خبره که آن
چهار صفت کدامند و جان نلاد و نفس برادر و قول نعم و التکلیف
ایضا عس و الصبح اذا تنفس عبد الله گفت صدق یا محمد **دیگر**
خبر از فرزندان کافران که در طفل مرده باشند در بهشت
روند یا بد و زنج پیغمبر گفت بچه ها در بهشت باشند و بهشت
از آن فرزندان کافران هفتاد و نه نفرند از مؤمنان باشد که
صدق یا محمد **دیگر** از خبره که این مسئله از تو چه میگویند
تو باری و انجیل و زبور پیروان او ده ایم بسیار سالها زنج بر ده ایم
تا موختم و توهنوز جوان و نوشتن نلانی چگونه جواب مع
میدم که من و نیز از پیغمبر مرسل نلاد رسول فرمود که نبوت
و ولایت مبطه او است تا که بدش از خلقت آدم پیچیده آرد هزار
سال او است تا ضمه بودم که هر چه در آسمان و زمین هست

بسم الله الرحمن الرحيم اعلى البير وان امل و كفى الشهد

که می‌جاء از آن رسول و رای خود را برداشت و گفت یا عبد الله پسر من آمدند
شاهدان را الله الا الله و شاهدان محمد رسول الله و شاهدان امیر المؤمنین علیا و
الشهداء که می‌دیدم که خدا یکست و او را شریک نیست و بی مثل و بی مانند فرزند نبوت
و تو که می‌دیدی رسول اول و پیغمبر بدل پس حضرت سر تعزلی و بن حذافه و ابانته
فرزند بعد از آن امام بر حقند حق شما را بخلاف فرستاده است و دیگر این
کنایه که خدا تعالی فرستاده است همه حق است و ولایت است که بدین کتابها
فرستاده است و هر که ایمان نیاورد کافر است پس روی پیروان کرد
بر ایشان بخت آوردند از توبه و دیگر کنایه ایجمودان گفت شما را که
تورات موسی هم خواهم داد که شما نمیدانید که موسی گفت خدایتعالی عز
وجل پیغمبر فرستاد که نامش محمد باشد و مبعوث روز کا سحر کند و نیز شما را
شوکت درم بدان خدایتعالی که تورات موسی هم فرستاد که شما دونات
خواستار اید احمد و امتان او شدامت خواهند کرد از برای امتان پیغمبر
و نیز شما را سوگند میدهم بقول اله موسی شما میدانید که موسی
گفت یا بنی اسرائیل ان شاء الله که احمد را به پیشانی زخم سلام بود
و بدر و بگریزد و متابعت نکنید و او را ولایت کنی و پیغمبر حق

تر و خشک همه در کلام الله است و در فتحه هست در بسم الله الرحمن الرحیم
 است و هووجه در باب بسم الله هست در نقطه باره هست و آن نقطه
 ولایت پیر نعم من علی بن ابی طالب است علی علیه السلام چون
 عبد الله بن سلام این جوابها را سرسوخ بشنید گفت یا محمد این
 جوابها شوم و بیخوار و شرمند و دود کوی بدین سخنان برخیز
 نند تو بی دادم که ایشان را درین وقت بخوابی و احوال و نسبت ایشان
بپیش من دیگر بار در خصوص من نکنند فرستاد ایشان را برپا و نذر ایشان
حسب عبد الله بن سلام پرسید ایشان همه اقرار دادند که جدا
 بن سلام بنزالت و همزه است و نیزه کشی و همزه در خاندان ایشان فرو
 آمده است و آن هم بدندان ما را اعتراض بعد از آن رسول ایشان گفت
 شما را نه افتاده است بعد ایمان آوردید معجزات ظاهره و پند ایشان
 گفتند که ما را اینقدر خرد و دانش نیست که منقحت دین شود بسم الله
 که او از نعم ما را اعتراض و درالت و آور از همه چیزها بهتر میداند بسم الله
 گفت اگر او بمن ایمان آورد شما را نیز ایمان می آورد ایشان گفتند که بسم الله
 استوار تر است که بدین تو ایمان آورد گفتند معذ الله که چنان

بسم الله الرحمن الرحيم

کتابخانه

روان شود ای یسکا ئیل تو نیز غاشیه به روش چوب براق روان شو نیز دین تو
من خود عمری و رسول هلا شمر و سید قمر شی و پیغمبر اعظمی که بهتر مدینه است
امم حق نبوت و درویش قانع پادشاه جامع سلطان و کعبه ساجد عالم را
افتاب ماه تاب و عدالت کواکب جلالت مزاج سفاقت شمع جمایل بدر کمال
ارمیان و رحمت عالمیان و حرف بیجا نیایان اسلاست تقوی بر کزیده خدا خواج
صرد و سر آمد نصطفی و اجبر شای از هفت آسمان و نه نلک و بهشت و درخت
یکدل در براحت در استراحت جان اصل کف نلک و ایسی موی نرسد که مال را
با وی و اصل اما اشتیاق و عمار با و صدا اشتیاق دارم و تمام ویران شده باش
نامکات ویران با تو غلام یا جبرئیل یکسوه صوا مخرب و ان مخرب تا به مشرق و از
مشرق یکله از مکه به مدینه و از مدینه یکسوه بی عورت و از عورت یکله از و از
کتاب نه به خط و در آنجا کوه ایست راست بر تو و در آنجا خانه عالیت و در میان
صفه بر تان با جفت خود خفته و یکم شری بر خود کشیده و در پیش شکفته
آن با شنیده چنانچه در دیوارش محفل گشته یا جبرئیل غلام منم آهسته آهسته
پیش رو کوشه طیم را برده او چون پندار کرد و سلام ما و پیام ما به پستان و بگو
ای مقصود زما و آسمان و غنم عالمیان و سر افراجه انانیات و ای خاتم پیغمبران

و ای سید مرسلان

و ای سید مرسلان و ای شفیع عالمیان و ای غم خواران و ای فیض عرب
زبان ای هر چه که می چندان ای آدم بتو مقدم ای نوح بتو محترم ای ابراهیم بتو
محترم ای موسی بیزکت تو مطهر ای عیسی بر منق تو مکرم ای پیغمبر بشیرین ای در کبر
صنم ای ای اصل تو مطهر ای جلد تو مطهر ای تاج مر و ای صاحب محراب و منبر ای
خاتم پیغمبران ای نور نبوت ای افتاب سعادت ای مقصود کونیه و ای مقرب
کعبه قاب قوسیه ای جلد حسن و حسین ای جاهدی و عابدی و زاهدی و محبتش و
و خوبی و محبوبی بر تو اخذیدم بهشت تو بی بگو که بر خیز که جای خوشت و در دست
و بیدار است و براق بر دست و از نلک لامر است و چون سراف و در پراست
و یسکا ئیل چاکر است و جبرئیل راهبر است شنا کوست بگو که در جز که جمیع پیغمبران
منتظر قدم شریف تو اند و در بیست و نلک نلک یا جبرئیل سلام من بر تو گویند
به پستان و بر حق از آب کوشه بر که و چون از خواب بر خیز در وی مبارک
ویدل بشوی و علقی بر نوزاد بهشت فردوس بر جیب من بیوشان و بغایم
بر پایی کون و تمامه نیکو بر سر ری نه و کیسوی غیر ای حبيب من بمشک
تای ده و بکلای بشوی و چون از خانه بر خیز آید و پای کلمات بر زبان
سعادت نهند از روی ادب با نوبی ^{الحنا} یا که نیت نلک نلک و ای سعاد که آن

و چون سوار شد عتبات بر اترکها هدایت بر ساریل تو بیمن وای می کاشیل بر
خدمت سید ابرار اختیار کنی وای هفتاد و هشتاد و یک مقرب شما نام بر
چهار جانب عالم مرا تبی باشد هم تسبیح و تهلیل گویان و هر یک که کام که بران
بردارد شما هر یک بگوید لا اله الا الله محمد رسول الله علیه و آله چون
جبرئیل امین این مژمه بشنید بفرمان حضرت درویش لای بکا بخود اشتغال
نمود **از نام سده** که آنست حضرت رسالت پناه **که در دست نام** **ف**
بنت ابوطالب بودم در آفتاب سور مبارک طه نازل شده بود چون آن حضرت
طه را بخواند جواب بر وی عجب کرد و بخت بفرمان از ساعتی پدید آمد چه دید
که او از غفلت و غفلت در ملا بر یک ملکوت افتاد و ساری ام هانی روشن
و بر نور شده سید عالم خواست که بیرون رود احوال معلوم نماید اسم هانی
زن مهر بان بود گفت یا رسول الله قلدی تو شوم تا من بروم به بیستم که چنانکه
میاد که هلاک مکر کرده باشند حضرت گفت خدای من صفا فطرت من بکنه
مهربان که خود را بسوی آسمان دراز کرد بد که درهای آسمان کشود
نزدایان از نور نظارند یک طرف بطلان و یک طرف فقر و تمام ملک
صفت صفا بیست اند چون جلال و کمال آنحضرت را دیدند همه را از نور

ادب بر این

ادب بر این جناب سلام کردند و تعظیم و تکریم بجا آوردند حضرت جواب سلام
ایشان داد برفت را دید بدست چنانکه ایستاده و زین جواهر زعفرانی نهاد و قره
نور بر روی جاده و از دست کوچکی که از جام بر روی تر بود چنانکه در حدیث
واقع شده که **البراق من الحیا و الکبر و الصغر من البخل و روی چون رسیدم**
تافیه و سیم و ی چون کوشکافه و دم و ی چون دم طار و رس آنست در بال
داشت سبب بر و بال فرشته و این بران درویش و بهشت چریده و بجا ی
کیا که در غفران خورده و زحمتی که شراب آتش آید و در سایه طوبی بکوه کرده
گاه گاه در زیر درخت طوبی خفته و اندر آن از سرخ بوده و پوشش و دل
قدرت حق تعالی بوده و هزار کوه برآمدند طوف بر گردن وی کرده و
وی از نه جرد و لب های وی از لعل و سر وی از کوه و کوه و وی از
و سینه وی از سنگ و پایهای وی از یاقوت اخضر و در پیشانی نو
که **لا اله الا الله محمد رسول الله علیه و آله** و **رسالت پناه صلی**
فرمود که یا جبرئیل اخصه چیست گفت یا رسول الله بشناخت با و ترا که
شب جبهه و وصال و دست است قدم بر آفتاب قوسین نه دهفت آسمان
منور و نور منور کن پیغمبر گفت ای برادر اینچنان تا قوسین چند راست
جبرئیل گفت یا رسول الله این میوه تا آسمان را و از آن پانصد ساله راست

ایشان چشم غایت بر شفقت تویت چون از این مخزن بر دینم چیریل آواز داد که این خلیل
 انبیا و ائمه نکهت یعنی گروه پیغمبران کوه باشد که من ثواب این را متان عهد بنشیند پس
 میگذارد گفت ای جبرائیل این کوه باشد که من ثواب این را متان عهد بنشیند پس
 اسرافیل یا معشایان من شمار آن کوه کنم که ثواب بگیری است با متان عهد بنشینم
 انگاه او گفت ای الله یوم النبی الله را بر این خلیل الله و موسی علیه السلام با صد و بیست و چهار هزار استغاث
 و هشتاد و نه فرشته با یکدیگر میزدند و گفتند ای جبرائیل و میکائیل شمار آن کنم که هر
 روز هفتاد و چهار هزار ایمان و ثواب است با متان عهد بنشینم پس جبرائیل امین با آنها
 حضرت رستم و همه حاضر کرده بان آمدند این بهتر آورد و گفت ای جبرائیل بشمار
 باینکه ای جبرائیل میگوید که شما هر کدام بجهت من جبرین در ده و خنجر با متان او
 بنشیند و ای موسی که خداوند عالم را بنشیند و مهر باله ام روز قیامت بنشیند
 امت حاصی را بجهت محمد بنجسم کدام من را بفرست و خوشتر و شوقی تو را بفرست
 لا ما تقدم من ذنبك و ما تأخر چون ازین گفتگو فارغ شدیم جبرائیل دست
 را گرفت و آن بجهت مقدس پروردگار آورد و برقی سوزیدم و برقی پیرها خورد
 بکسر آید و در ده هوا پر از آنگاه و بیخ کوایان میرفت تا در اندک زمانی
 بر در آسمان اول رسیدیم که در آنجا احباب دیدم که سران بشری و دنیا را آن

بنشیند

بنشیند و عرض آن که سر جوی و کسیر سفلی نیز من سر کسان بوده که هم یا جبرائیل این
 چیست گفت یا رسول الله ازین عجایب بسیار خوشه دیدن بد آنکه این است
 این کوهی که در شهر بر سرای رفتن از این است چون فصل زمستان میشود این چمن
 بر سر چمن آید و هوای تابستان مستقر میشود و در دست بر سر چمن دروغ و دروغ پدید آید
 شود و هوای گرم در بان چون فصل زمستان بدیدای این حجاب آید که لا کثیر با
 سارا دنیا از آنست که در ده هوا مستقر شود از هر ما و کرامت مل شود و هوای خوش
 بد میشود و میوه ها که آن کوه پدید میشود پس که هم یا جبرائیل سراد میان حجاب
 بر ستا گیر کنم چون بر فتم حوض دیدم بر این آب شهر بر که در آن آن مسجد
 سارا راه بوده و عرضی در بیت چهل سارا راه بوده و چهار دکن او را بر بنشین
 ها بسته و چهار هزار فرشته بر وی نازل بود و در هر ای عظیم بر من انش کرده
 و خدا بر اینجاء کریم و آن حجاب پروردگارم پی جبرائیل در بان آسمان اول
 را آواز داد که یا اسمعزل در بیک که این که مقصود زمین و دنیا را آورد
 انگاه اسمعزل کرد بان بوده در کشور با خان ناک سر استخوان کرند
 سلام و خجسته بجا آوردند و گفتند مرحبا بک یا خیر خلق الله من
 ولد آدم من ارباب الطاهرین پس آن صلوات ایشان را میبندیم چون قدم

بانندون نهادیم چه دیدیم که سر امر زمین و آسمان بر سر پر کرده بودند
 فرشتگان را سلام و خجسته می نمودند و بر سرهای ایشان نقشه بود که
 لا اله الا الله محمد رسول الله علی قبیله الله و شاد می کردند و بلفظ حق
 با یکدیگر می گفتند انک آمد محمد آمد محمد آمد محمد آمد خلیفه امیر صالح آمد
 سراج آمد معراج آمد بشیر آمد نذیر آمد مصطفی آمد مقتدا آمد سید آمد
 سند آمد مهر و خلیفه آمد پس او ان خلقه بر آسمان اول افتاد ان
 عجایب است فری دیدیم که تن و یک چون کافور سفید مثل اشترک و سر و
 ان یا قوت سر و پادشاهی از قوت سرب و تقاضی ان عقیق و پادشاهی
 چو به پادشاهی مدینه از نقی نگار چشمه انی چون کوه شاهوار چکانی چون
 نقره خام و تاج بر سر وی بوده که نورش هم آسمان روشن ساخته و بر کتاف
 انی هر بر سر و منقاد و پرهای خرمی خط و قدرت نوشته بود که لا اله الا الله محمد
 رسول الله علی قبیله الله و ان بال تابان بال هر اسطراره بود و بر پیشانی وی خط
 قدرت نوشته ان الله و ملائکته یصلون علی النبی یا ایها الذین امنوا صلوا علی محمد
 نبی الله هم مع علیهم ذال محمد و شیخ ان این خرمی بود که بجا الله الملك ادمی
 انرا از هر انحر و سر الطام شد انون قیامت باوان بلند بگویم که لا اله الا الله

انک انی قیامت النبی لا اله الا الله
 و انی دانان وقت انک انی قیامت

علی

علی و علی الله هذا خیر الیه یسبحون خیر ربکم یسبحون و ان انی بکون خرمشان دنیا برده
 هم بر این اندگاه از جبرئیل پروردگشتن آن خرمی گفت با محمد این خرمی مؤذن آسمان
 و هر روز بجهل هر از پنج میگردند و قیامت کوید با ضحیا و فی خود را با شادان و خرمی
 پس از انی کلام و نوشته دیدیم که نیم آن انی و نیم ان انی بود و بر سر انی و انی
 کلامی و شیخ ان این بود که بجا انی العزیز النقی و انی انی انی کلام و بر سر
 دیگر دیدیم که انی انی است بود از جبرئیل پروردگشتن انی انی انی
 است که بر این موی است ان انی انی انی انی انی انی انی انی انی انی انی
 بنیم بر سر گفت با رسول الله سیر و لقت بهشت را در انی چهارم خواه کرد و لیکن
 در انی طبقات و در خرمی انی که پس جبرئیل دست مرا گرفت و شیخ دوزخ بر درگاه
 و دیشاید که تمام آسمان از انی و انی که انی انی انی انی انی انی انی انی
 که انی انی انی انی انی انی انی انی انی انی انی انی انی انی انی انی
 با انی با انی زد و گفت بعد با انی انی انی انی انی انی انی انی انی
 پس و انی انی انی انی انی انی انی انی انی انی انی انی انی انی انی انی
 قیامت حق تمام انی انی انی انی انی انی انی انی انی انی انی انی انی
 سخنان بنشیند بر سر با انی که بخت نگاه که هم میان انی انی انی انی
 خواجه با هیت و موطوت نوشته جبرئیل بر سر جبرئیل زده از جبرئیل پروردگشتن

گیت گفت این مالک دوزخ است نزدی منم و سلام کردم جواب و دراز جبریل
 برین بگفتد هویعنه این کیست گفت یوسف محمد عرب است و سید عالم ملک دوزخ چون با
 مرشدان ازجهان بریناست آفتاب هرچایک یاخبرالبشر منم عدو دار که شما را نشناخت
 پس گفت یا محمد بشارت بدار که ترا خبر فوجیه در آمدن تو تو چشم زبیر که بر درگاه دوزخ
 نوشته که این دوزخ برینان چون تا آخر است پس حضرت گفت یا مالک تمامی درگاه
 دوزخ را بمن نماند تا سیر کنم و در هر وقت که خواهم بیسم اسم الله بگفت و در دوزخ را بگفت
 چنانکه عالم تیره و تاریک شد و هوای عظیم بر خاست ناله و دای دوزخ چنانکه بگویم برسد
 بر سریم یاخبر جبریل این چه مردی و غلطه جبریل نخره برین که یا مالک درگاه دوزخ را بنده
 که باطله و باده این حال نیست پس مالک درگاه دوزخ و او در پیش آتش دوزخ خضر
 نشاند نگاه کردم شخصی را دیدم که بر بالا کعبه آتش نوشته و تمام اندام او میخوش آید
 پس از جبریل پرسیدم که این کیست گفت این عمر و داست که جبریل را بهرامیم در آتش انداخت
 تنگ آتش بر و کشتان کرد که چون بنما شرفت آن کشتن را دیدم اندوه و غم گفت الله
 چه برکت خدا را بر این عالم آتش را برین دوزخ و کشتان کرد انگاه حق تعالی آتش را
 کرد که بران غم و در سنو که یکبار الله اگر گفت من چون این مرده را شنیدم
 حال شدم و گفتم الحمد لله که بران امان من همیشه حکیمه الله اکبر کو بایست انگاه گفتم یاخبر
 بهشت من نماند تا سیر کنم و مالک بشارت دید جبریل گفت ای محمد جبریل این چه چیزه با که

بیش

بدست است چنانکه کذا شتم و برینم نگاه از غرض جبریل که شنیدم یا محمد زبیر من را
 آفریدم بر این مسکن غاسقا ازین جهت رفعت تو و بهشت را میفرماید برای امت تو
 میان آتش برق الفت دادم بختی و این هم ازینم برکت تو و در بیان بیشتر
 ای که شامم من چون این بشارت شنیدم سحره شکر خادوم و از انجا که شتم بدر
 آسمان رفتم و سیام جبریل در بکوفت خاندان گفتند که بختی از بهر چیست
 گفت موج جبریل منم آمدن و سیام سلیمان را آوردم در بکشت در آسمان کشانده و تمام
 فرشتگان آسمان استقامت کردند و سلام و بخت و درود فرستادند و گفتند چرا با دنیا
 سیر کردی سلیمان سلیم که کرم در آن ریاضت دیدیم آن نور فاعده و فرشتگان سکون
 و دوزخ و آن سکون صورت در بالا او نشسته من از جبریل پرسیدم که اینان چه کسانی
 گفتند که اینان معصومان است و آن عیسی مظلوم است ایشان هر دو برخواستند بر من سلام
 و گفتند یا که یا الله بشارت بدار که ملک هر شتا در دوزخ صد و شصت بار نظر
 رحمت بر امتان تو میکند پس ایشان بگفتند شتم فرشته دیدم که برخت نشسته بود
 که چنانچه در دست داشت و بر دست دعا رواه هر که کشته داشت از جبریل پرسیدم
 که این کیست گفت این فرشته ناسخ شرا و نیکو حساب قطرات باران را نماند که در این
 معوره و کوهها و بیابانها و صحراها و بیابانها چنانکه باران میبارد گفتم سبحان الله
 این چه نعمت است چون مرا دید و گفت السلام علیک یاخبر البشر من جبریل خادم

در سر

فرشتگان مراد از کفر طاعتی نور نشان کردند تا جبرئیل مراد صدها المثنی برانید و با آنکه
 که به نشان درونشان رحمت فوج فوج آمدند و سلام علیه گفتند و تقوی
 میفرمودند پس بر پیل برافراورد و مراد کرد و عدد حوایه میفرمود گفت یا محمد
 بهر وسعت بازای من عمل کنی شدیم و کفتم ای جبرئیل چه فکر داری که عدل من از
 و مرا تمام کردی گفت یا رسول الله تا اینجا مقام هست و بالا تر آمدن من زیادت
 بهر قوت جلال و خداوند کار قسم که اگر یک قدم بیشتر ایستم بر و بالا ام میسون چون
 ندیدم با برق سوار شده و به راه نهادم و میدانستم که یکبار میرسم ناکاه از عرش
 نذر آمد که ای محمد از من بیخیز و در یک ای من چون این نذر رسید بادل خرمی
 دادم بمقام اعلا جلیلی پس ایلم بر آق نیز از دستان آمد حوله فرود آمد و
 بیکرتم برافراوردیدم بر و شک بر من انرا که در راه رفتم و نه جلیان کردید و نه
 کردم در عالم قدس صحرای وسیع دیدم نذر رسید یا محمد جزای کام محبت ما پیدا میاید
 چون این نذر شنیدم روح تازه شد و در فم بر سرم افتاد و کفر خدش را شکستم و قدیم
 نهادم ام باره راه رفتم چه دیدم که بیت هر از هر شتره مقرب می آمدند و میبکشد و میباید
 برافراوردن و در دوزی سر یکدشت و سوار گردان بیت هر از هر شتره بملا اقله
 تا در اندک نماند از دوزان و جبابه یکدشت که از جبابه تا اینجا دیگر با صد سال راه
 بود **جبابه دشت** **جبابه دشت** **جبابه دشت** **جبابه دشت** **جبابه دشت** **جبابه دشت** **جبابه دشت**

جبروت

جبروت **جبابه دشت** **جبابه دشت** **جبابه دشت** **جبابه دشت** **جبابه دشت** **جبابه دشت** **جبابه دشت**
جبابه دشت **جبابه دشت** **جبابه دشت** **جبابه دشت** **جبابه دشت** **جبابه دشت** **جبابه دشت**
 بهر شتره دیدم حوله عرش را دیدیم هر چه قبل از این دیده بودیم همه حقیر و نازل
 نمود چون با نذر عرش نهادیم که خداوند از دوزان او شکویم پس در که یا جبرئیل
 دادم فریاد و در دشت بنشینم پس فرود آمدم و بیکرتم نذر دوزان در دهنم شک شد بود
 سر از کرم فخر است از پیلان رحمت از شتره جبرئیل یکد و بر دهنم رفت تا بهم کشاد کردیم
 کفتم یا محمد رب العالمین و لا اله الا انت انا آمد که یا محمد تا مرا بگوئی کفتم التبیان
 الصلوة التالیة انما کرات الطهارات للامرات و نقد من و بنال کفتم
 بهر خطا بعد از آن منتهی آمدیم که در دشت ای ای محمد کفتم آمدم ای ای محمد کفتم
 ای محمد کفتم آمدم ای ای محمد کفتم ای ای محمد کفتم ای ای محمد کفتم
 آمدم ای ای محمد کفتم ای ای محمد کفتم ای ای محمد کفتم ای ای محمد کفتم
 با سواد انچه حق است که بر زمین عرش بنشینم عرش بر زمین بر سر آمد که تا نخلی در
 نبود خوشتم که نخلی بر زمین نذر آمد که صیبه نخلی بر زمین ممکن و قدیم
 عرش در تازینت یا بدرام که بر بشل این عجب جلالت که خطاب میفرمود صید ناخ
 خلیک انک بالاولی المهدی طوی یعنی یا مهدی خلیف خود را بر زمین کن و با هر طوری
 عرش را گفت که نخلی خود را بهر شتره از نخلت یا بدرام یا موی آنکه شرف

ترا جیت و اگر موسی را عسای بد بیضا دادم و قتل یحیی را ببارق برنج
 سوار کردم موسی را در کوه طوری سخت گفتم با تو در عالم نور سخن میگفتم
 اگر موسی را احیا موده دادم و در پیشانی بنی ناز کشته برشته را سخت
 دادم و در یاجاج هم چو ایشا ترا دادم ترا از آن زیاده کرده ام اول ترا
 با نام خود بر شاخهای عرش نهشته ام اگر کسی هنرا و یا بگوید که لا
 اله الا الله محمد رسول الله علی ولی الله نام ویرا از هر یکه مسلمانان
 بنویسم خود ترا در پیشانی آدم نهادم و از آن بیخ و از آن یابنا
 پس با سهیل و از آنجا به پیشانی جبرائیل آوردم از صلب عبد الله
 بطل امنه جای دادم و در شب ولادت تو چو بتا ترا شکتم و نگوشتا
 کردم و این همه سبب حرمت تو بود و آسمان زمین و سرش و کمری
 و لوح و قلم و شمس و قمر و کواکب و افلاک همه را از خود پاک تو فریدم
 و جبرائیل را امشب و کتاب و از تو کردم و همه انبیاء و ملائک را بتو
 فرودم و جمیع کارهای عالم را مستحق تو کردم و سیادت و بخت و بختاوت
 و فضاحت و علم و علم و حسب و نسب بتو گفتم فرمودم و خاتم بها
 که نشین و برادر و وصی بر آمدی بتو از این فرمودم و اول و اول
 خود خواندم و مظهر احوایب گردانیدم و فرزندان ویرا رهنمای خلقتا

کردم و زهدی



کردم و زهدی و علم و تقوی و حلم و شجاعت و طهارت و عصمت
 صفت ایشان کردم و بهشت را برای ایشان ساخته ام و در خلد
 برای دشمنان ایشان افزوده ام و برای خود بدست ایشان دادم و
 ایشان را ساقیان حوض کوثر کردم یا محمد امشب ترا بر تیره دادم که هیچکس
 ندادم و ترا انعامه امتان بیرون آوردم و به بیت المقدس رسانیدم
 و از هفت کشته کز دینیدم و بقاب قومین رسانیدم و پیوسته
 با تو سخنان گفتم و شنیدم یا محمد ترا اضاف جمیده دادم مثل خلق و کرم
 و عزت و رفعت و جمال و کمال و علم و حلم و کلام و مقام و آنچه بقا نماند
 داشته ام هیچکس را ندیدم ندادم یا محمد از تو طاعت انون قبول از تو
 شفاعت انون اجابت از تو معصوم از من بخشش و سرور را بخواهم
 جهانیا آن کشته که من کردم و من آن کنم که تو کوی و عالمیان رضا
 من جویند و من رضای تو بعد از آن کمالات و بشا رات بود که
 تو هنرا را کلام بمن تعلیم کردی هنرا را فتا یعنی در میان خدگان
 بکوی و سی هنرا را حصا با اختیار و خواهی بکوی و خواهی بکوی
 پس سجده شکر بجا آوردم ندا آمد که یا محمد عرش را خلعت عزت
 بپوشان گفتم اله را آن چیست ندا آمد که آن دو رکعت نماز است

و سر

این نماز کردم شکری بار تعالی بجا آوردم و در خشت حاصل کردم همان بیت
همین ملک بیامدند بیست و شش سال پیش وقت پیشوایان که هزار و دوازده سال
بگذشتند و پادشاهان هفتم اعدایان رسانیدند آنجا براق و دیدم
ایستاده و از فراغ من آب اندر ده کشاده توابع کنان شکم بر زمین نهاد
و از فرقه و از فرقه فری دادم و از براق ششم و آن فرستادند مرا دعا گفتند و باز گفتند که
ناله بس در لفظ رسیدم چنانچه در دیدم گفت معراجت مبارک و تا اسم الله بجام
بهر آید و تمام بدید و بقیه از ایشان شنیدم حضرت موسی ای پیشوایان
گفت یا محمد الحق تعالی بتو و امتان عقیقه عطا فرمود که تم الحمد لله رب العالمین
لما اکرم هر چه خواستم عطا فرمود و امتانم آمرزید و ایشان را بر بخشید
و تمام عفو کرد و ایشان کشید هر چه دلم در بطن شتافت در پیران پیش
نشان بوده یافت یا موسی انجاء تکالیف پنجاه رکعت نماز بر ایشان من
واجب ساخت و بعد از شهادت روزی بجا آورده بود حضرت موسی ای گفت
یا رسول الله امتان تو ضعیفند و طاقت این طاعت ندارند و ایست
که حق تعالی تحقیق طلب نمای حضرت رسالت پناه گفت شرم دارم
موسی ای گفت یا رسول الله حاجت مبارک و آید باز کرده و از حق تعالی
تحقیق نمای چون شنیدم چنان دیدم باز گشتم و داند و زانی خود را

تقلید قوسین

تقلید قوسین رسانیدم مناجات کردم که الهامشان ضعیف دارم طاعت
این طاعت ندانند پس ای پیغام موسی ای که رسانیدم ندانند که کجا
جست و مویشی داد و اگر دم و بیچهل رکعت نماز قرار دادم باز گشتم خود را
بکشان موسی ای رسیدم که گشتم یا موسی ای سلام حق تعالی چهل رکعت
نماز قرار داد گفت یا رسول الله امتان طاعت ندارند و از سر در نیایند باز کرد و تحقیق
طلب همچنان حضرت راست در رتبه بیکه کبریا فرستاد و انگاه تا آنکه حق تعالی به فرج
وقت به خطا رکعت قرار داد که هر شبانه و صبحی مخصوص و خشت
بگذرانند که من پنجاه رکعت قبول دارم از این مشروطه شادمان گشتم
و موسی ای ایشان را دادم و شاد شد پس نوبت مرا به شش بردند
و چون و غلمان و قهرها و فقرها در خشت طوی را قنات کردم و جای مرا
داود را در این نمودند اهل همت هم به کماله مشغول بودند و انجا برده
از پیش من برداشته و از سر و شور در روز قیامت و ثواب و عقاب
مده خلفان و پیغمبران و امتان این بیع عرض کردند چه دیدم پیغمبر و آید
با دو نفر یا سه نفر پیغمبری یا پنج نفر و بسیار پیغمبران نمای آید انگاه
من بیع عرض کردند که از مغرب تا بشرق صفا کشید و زبانها بحدود
کشود چون بر احوال ایشان مطلع شدم سجده شکر الهی بجا آوردم

سقط

در روزی که در مسجد کوفه بود
از ایشان که در آنجا بودند

در حقیقت مراجعت حاصل کردم همان است که از ملک بیا میدند میگوید که
بجز این که در آنجا بود و از ده جایی که را ندیدم و با آنکه من معتمد اعلام عینین را
ندیدم آنجا را فرآیدم سوار شدم بیک از طرفه العین خود را در آنجا ندیدم و در آنجا
مراد عاقل گفت و مقام خود رفت پس نگاه کرد و کائنات از معراج مراجعت نمود
و بمنزله خود نزل فرمود هنوز از شب یکساعت باقی مانده بود پس کلیم بچند نفر
بیار آمدند صبح طلوع غده بلال با نیک ناز گفت و آنحضرت بیدار شدند و روز تازه کرده
در آمدند و غار بجا آمدند گذارد پس چون فرغ شد پیش مبارك بجهت اب و امیر المؤمنین
رفت و گفت یارسول الله مراجعت مبارك با دست بخت را در گفتار او تعجب و تاسف کردم
گفت باید تو چه دانستی که من استنبه معراج حضرت امیر المؤمنین را که گفت که حق
آن خدایی که ترا بر این در پیش خدای فرستاده که از جمیع حالت و حرکات تو واقف بود
رت حق بجانم و تعالی پیغمبر گفت نشان داد بمن که شاه ولایت دست مبارك بر
نمایم خداوند سبب بودی داد پیغمبر چون آن سبب را دید تعجب کردید حضرت
امیر المؤمنین در آن روز گفت و گفت یا علی لحدی و جسمیات جسمی من و تو هر
دو یکیم و در بسیار است حضرت رسالت پناه حدیث معراج بیان کرد و او
اینکه گفت که پیغمبر استنبه معراج رفته است و با حق تعالی سخن گفته است
و شنیده است این خبر با بر جمیع ملعون رسید بامر زید و شمشیر شد و بنواست

پیش پیغمبر

پیش پیغمبر آمد و گفت یا محمد از من چه خبر در این گرام زمانه از آنکه آن صفت
میگوید این چه سحر است که بنیاد کرده حضرت گفت لعنت خدا بر تو و بر هیچ
ساحران با دمن سحر نیستیم بلکه حق تعالی بقدرت کامله و حکمت شامه مرا با آسمان
برده تا ضایع و بدایع او را مشاهده کنم اهل قریش گفتند یارسول الله کار را
ما بچنان شب شام رفته بوده چون بیاید خبر از ایشان معلوم کنیم حضرت فرمود
انکار و انرا استنبه دیدم در فلان با دینیه شتر می که کرده بودند و آنکه
بر من غالب شده بود از کوزه ایشان آب خوردم مرا گفتند چه کسی گفتیم قتل
در شهر که ام ایشان را بکشد بکشد گفتند محمد ابو طالب میگوید که من پیغمبر استخوان
میکندم اگر آن بحق است ما شتر خودی یا بر پس جبرئیل را دیدی رسید که شتر
ایشان را بدست ایشان داد کاروان کشته خود را دیدند گفتند بحق است
با آنحضرت فرمود که اهل قریش نشان دیگر بگویم آن کاروان چهار
صد و هفتاد هفت نفرند و است چهل شتر بار دارند با صد
و سی اسب و کسی از ایشان برباید شتر را ببردند تا گاه شتر
بر میدهند و بیفتادند بگردست شکست و پنج روز که یکصد شتر
دو ششم اول طلوع افتاب بنهر داخل میشوند در دقیرین
بالحق در گفتند که این سخنها را استخوان کنیم اگر راست است پیغمبر



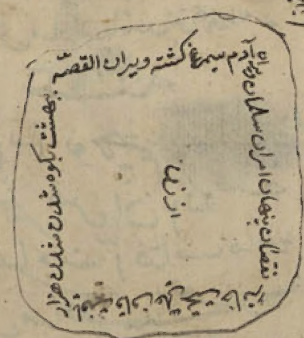
حسنت و معراج است است چون پنج روز بگذشت روز ششم تمام
 قبیل قریش بر پشت بام خانهها برآمدند و منتظر کاروان بودند
 چون وقت طلوع افتاب رسید انبیا را کاروان ندیدند
 طحمة وزیر سعد و ابولهب و ابو جهل این پنج ملعون را رسان
 کردند که بجهنم دروغ کوی شد اینک طلوع افتاب نزد ایشان شد
 و کاروان نیامد پس سخنان معراج او دروغست در کشف الغبه
 آوردند که انروز حق تعالی امر فرمود تا افتاب دیرتر طلوع کند تا
 کاروان بشهر مکه رسید و گفتار سید مختار دروغ نباشد این
 کاروان بشهر مکه داخل شد و افتاب طلوع نمود و مردم قریش پیشوایان
 رفتند و نشانها را بر سریدند تمام بود و اهل کاروان گفتند که تمام
 راست گفته است و پیغمبر بر حق است و معراج ان درست است
 و هیچ خلایق نیست بعضی تصدیق نمودند و ایمان آوردند
 و بعضی دیگر در سخنان پیغمبر بودند که گفتند حدیث معراج
 دروغست انکار کردند بدروغ پیوستند با تمام رسید معراج
 نام حضرت جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله کتبه الورد و امان و مستغرق
 در بای عصیان الله و روی این کردی محمد بن حکم باقی بتاریخ نهم

ربیع اول سنه ۱۲۳۱

والله اعلم بالصواب
 محمد بن حکم

بسم الله الرحمن الرحیم
 یا رب نگاه دار تو این کتاب را
 از هر چیزی که در آنست

بسم الله الرحمن الرحیم
 یا رب نگاه دار تو این کتاب را
 از هر چیزی که در آنست



یا رب تو بدو کام مراد

تمام اولاد محمد و آل
 محمد و آل محمد

در این کتاب
 در این کتاب

در غایت کمال

آیا که کتب که در خط
تأویست مرا جابلقا
تا بدو بر دو بر مرا بر خط

تاریخ تولد نو حاتم محمد اسماعیل
فی شهر ذی حجه در غایت کمال
در شب دو ساعت مانده بصبح
قدس مبارک باشد بنی محمد و اله

سلا

طرح

این نوشته بماند
منه نام خط بماند و روز

تاریخ تولد نو حاتم محمد
فی شهر قمریان دو ساعه
یک ساعت آفتاب مانده
قدس مبارک باشد بنی محمد و اله

سلا

تاریخ تولد نو حاتم محمد

محمد اسماعیل
الاعلی

اللهم صل علی محمد و آل محمد
بسم الله الرحمن الرحیم

تاریخ تولد نو حاتم محمد
فی شهر ربه ۲۴۲۳ تاریخ قمری
قدس مبارک باشد بنی محمد و اله

خطی و نثری
۶۸